

[www.krbahaiat.blogfa.com](http://www.krbahaiat.blogfa.com)

مرجع کتب ردیه بهائیت در اینترنت

پیش

داگنورس

دانشتہائی درباره :

## تاریخ و نقش میامی رہبران بہائی

از : مرتضیٰ . احمد . آ

چاپ اول ۱۳۴۴	۴۰۰۰ جلد
چاپ دوم ۱۳۴۵	۵۰۰۰ جلد
چاپ سوم ۱۳۴۶	۱۰۰۰۰ جلد

از انتشارات

دارالکتب الاسلامیه

تهران - بازارسلطانی تلفن ۲۰۴۱۰

## **بهبگاه :**

آنانکه در راه تنویر افکار میکوشند .

آنانکه مجاهدت در راه نفع حقائق اسلامی را پیش

خود قرار داده اند ،

آنانکه بیداری اجتماع را بر زندگی خود مقدم

میدارند ،

و آنانکه در راه ارشاد و هدایت گمراهان فداکاری

مینمایند ، و کسانیکه میسوزند تا شمع فرا راه

جویندگان حقیقت باشند .

## بنام خدا

موضوع قائمیت و مهدویت از مطالبی است که کلیه فرق اسلامی بموجب احادیث نبوی (ص) بر آن اتفاق دارند .

شیعیان این مقام را منحصرأ مخصوص حضرت حجة بن الحسن العسکری علیه السلام میدانند و حتی این موضوع را بسیاری از دانشمندان عامه در کتابهای خود ذکر و تأیید نموده اند و بخصوص بعضی از آنها کتابهایی در این باره تألیف و یا قسمتی از کتاب خود را اختصاص باین مطلب داده اند که از آن جمله کتاب البیان فی احوال صاحب الزمان و کتاب الیواقیت و الجواهر (باب ۶۵) را میتوان نام برد .

مشهورترین و مهمترین حدیثی که ما را بدین موضوع رهنمون میسازد و مورد اتفاق دانشمندان

و همچنین مدعیان جدید مانند علی محمد باب و  
میرزا حسینعلی نوری میباشند حدیث لوح فاطمه (ع)  
است که علاوه بر اینکه مقام قائمیت و مهدویت را  
به حضرت محمد بن الحسن العسکری علیهما السلام  
انحصار میدهد نام یکایک ائمه اسلام را نیز ذکر  
مینماید .

برای اطلاعات بیشتر خوانندگان گرامی  
میتوانند بکتاب منتخب الاثر تألیف آقای لطف الله صافی  
مراجعه نمایند، ضمناً باید دانست بطوریکه از صفحه  
۴۷ کتاب دلائل سبعة از تألیفات علی محمد باب  
بر میآید حدیث مذکور مورد قبول وی بوده است و  
هم چنین میرزا حسینعلی نوری در کتاب ایقان صفحه  
۱۹۰ نیز بدان استدلال کرده است .

چون مقام قائمیت و مهدویت از نظر مسلمانان  
بسیار مهم است لذا بسیاری بطمع مال و جاه و یا  
بعنوان ریاست طلبی و اصلاح اجتماع بدو غ این

هنوان را بر خود بسته و چند صباحی عده‌ای ساده لوح  
و یا شیاد را بدور خود گرد آوردند ولی بالاخره باد  
آورده را باد برد و از آن همه غوغا و جنجال اثری باقی  
نماند، این افراد بعضی شیعی مذهب و برخی سنی و در  
اواخر کار اکثراً ملحد و کافر بودند شرح حال این  
افراد را در کتب تواریخ و بخصوص کتبی که راجع  
به حضرت مهدی علیه السلام و مدعیان مهدویت نوشته شده  
است میتوان مطالعه نمود .

مدعیان مهدویت اکثراً کار خود را از بابت  
شروع کرده اند یعنی ابتدا ادعای رابطه مستقیم با آن  
حضرت را پیش کشیده و عده‌ای را بدور خود جمع  
نموده‌اند .

پس از این مقام ترقی کرده ادعای امامت و  
مهدویت و بعداً رسالت و بالاخره ربوبیت و الوهیت  
نموده‌اند . اینان معتقد بودند که خدا در آنان حلول  
و یا تجلی نموده است . احکامی که بعنوان رسالت .

آورده‌اند اکثراً موجود است و بیشتر بجانب بی بند  
و باری و انحرافات جنسی حتی در بعضی بتماایل بجنس  
موافق گرایش دارد و این میتواند دلیلی بر وجود يك  
بیماری روحی مشترك و نوعی جنون جنسی در این  
اشخاص بوده باشد که امروزه از نظر روان کاوی  
مشخص شده است .

از مدعیان مهدویت در زمانهای قدیم میتوان  
محمد بن نصیر نمیری ، شلمغانی ، حسین بن منصور حلاج  
را نام برد و این افراد در اواخر قرن سوم و نیمه اول  
قرن چهارم هجری میزیسته‌اند .

در اواسط قرن نهم هجری شخصی بنام سید  
محمد مشعش در خوزستان بادعای نیابت و بالآخره  
مهدویت برخاسته و مقالاتی بسبک قرآن نوشت باین  
ترتیب که آیات قرآن را بایک مقدار بافته‌های خود  
مخلوط نمود و آنها را بعنوان سند حقانیت و برهان  
صدق ادعای خود معرفی میکرد .



در نیمه دوم قرن ۱۳ هجری ناکهان چند متمهدی  
در نقاط مختلف ممالک اسلامی با فواصل زمانی کوتاهی  
نسبت یکدیگر پیدا شدند . مثلاً دونفر آفریقائی با  
این ادعا قیام کردند و مردم را بخود خواندند و از  
ایمان و اجتماع مردم استفاده کرده ضربات سنگینی  
بر پیکر استعمار گران فرانسوی و انگلیسی وارد  
کردند ولی بزودی از بین رفتند

در همین هنگام دونفر دیگر در آسیا باین عنوان  
قیام نموده و در جهت عکس استعمار گران را در راه  
خود کمک و مساعدت نمودند و بر موجبات بدبختی دو  
گروه بزرگ اسلامی ایران و پاکستان افزودند ،

این دونفر علی محمد باب شیرازی و غلام احمد  
قادیانی نام داشتند ، گرچه طرفداران قادیانی از نظر  
تعداد و حیثیت جهانی و افکار و عقائد واجد اهمیت  
بیشتری هستند ولیکن بعلاوه وضع محیط ما و شرائطی  
که ایجاب مینماید اساس و بنیان پیدایش باب و رفقا

و نظریات وی را مورد بحث قرار خواهیم داد .

قبل از اینکه وارد تاریخ زندگانی باب شویم  
لازم است مقدماتی که اجتماع را مستعد به پذیرش  
اینگونه دعاوی نموده بود و هم چنین افکاری که مسیر  
رفتار و دعاوی وی را مشخص مینمود مورد بررسی  
قرار دهیم .

در آن زمان ایران تازه باز دست دادن ۱۷  
شهر قفقاز از رنج جنگهای دهساله و دوساله باروسهای  
تزاری آسوده شده بود .

وضع مملکت بعلت اعمال نفوذ بیگانگان  
بسیار خراب و زندگی بر مردم بسیار سخت بود عموم  
مردم فریاد و ناله و استغاثه بدرگاه خدا برده بودند  
که مصلح کل را از پرده غیب بدر آورد و مسلمانان  
تاسامان را سامانی بخشد .

در چنین وضعی در سال ۱۲۶۰ هجری قمری  
شخصی بنام علی محمد شیرازی ادعای بابت کرد .

گفتار و کردار و عقائد وی زائیده مسلکی بود که  
ابتدا بآن سرسپرده بود .

وی در سال ۱۲۳۵ هجری قمری در شیراز  
متولد شد پدر وی محمد رضا بزاز شیرازی و  
مادرش خدیجه بود در دوران کودکی پدر خود را  
از دست داد و سرپرستی وی را دائیش سید علی بعهده  
گرفت .

وی هنگام طفولیت در شیراز بمکتب شیخ عابد  
که پیرو عقاید و آراء شیخ احمد احسائی<sup>(۱)</sup> بود  
می رفته است . در پاورقی کتاب مطالع الانوار عربی  
صفحه ۵۹ از قول میرزا ابوالفضل گلپایگانی که یکی  
از بزرگان بهائی میباشد این مطلب ذکر شده است .  
• و کتب میرزا ابوالفضل فی کتاب خطی بانالباب •  
• کان یبلغ من العمر ست او سبع سنوات عندما دخل •

---

(۱) شیخ احمد احسائی طریقه شیخیه را بر این چهار  
اصل: معرفت خدا، معرفت رسول معرفت امام - معرفت کن  
رابع ، پایه گذاری کرده بود .

« مدرسة الشيخ عابد وكانت المدرسة تعرف باسم »  
« قهوه اولياء ومكث الباب فيها خمس سنين تعلم »  
« فيها مبادئ اللغة الفارسية »

ترجمه : ميرزا ابوالفضل در کتاب خطی  
مینویسد. باینکه باب ۶ یا ۷ ساله بود که وارد مدرسه  
شیخ عابد گردید و مدرسه معروف به قهوه اولیاء بود  
و باب در آن مکان برای مدت ۵ سال مبادی لغت فارسی  
را میآموخت .

و بدون شك میتوان گفت در آن مکتب نوج بدنی  
بسیار دیده زیرا بعدها که کارش بادعای قائمیت و  
شارعیت کشیده در کتاب بیان عربی صفحه ۲۵ خاطرات  
گذشته را باز گومیکنند و حتی از معلم خود که نامش  
محمد بوده تقاضا مینماید که هنگام تنبیه وی را از  
حد وقار بیرون نبرد .

افکار و عقاید شیخ احمد احسائی بوسیله شیخ  
عابد در زوایای مغز این کودک رسوخ نمود . علت  
کناره گیری او از تحصیل معلوم نیست . شاید کندی

ذهن او باشد و بهر حال پس از ترك تحصیل بعنوان  
تجارت از شیراز بطرف بوشهر حرکت نمود.

احمد یزدانی در کتاب نظر اجمالی در دیانت  
بهائی صفحه ۵ مکتب رفتن علیمحمد و تحصیلات سواد  
فارسی او را تأیید مینماید .

با وجود مدارك مذکور و هم چنین موارد دیگری  
از این طائفه که رسماً تحصیل وی را نزد شیخ عابد  
تصریح مینماید آقای عباس عبدالباها جانشین میرزا  
حسینعلی نوری در کتاب گفتگو بر سر ناهار  
(مفاوضات) چشم خود را بسته و چنین گفته اند :

- اما حضرت اعلی (۱) روحی له الفدا در سن جوانی ،
- یعنی ۲۵ سال از عمر مبارک گذشته بود که قیام ،
- بر امر فرمودند در میان طائفه شیعیان عموماً مسلم ،
- است که ابدأ حضرت در هیچ مدرسه تحصیل ،
- نفرمودند و نزد کسی اکتساب علوم نکردند و ،
- جمیع اهل شیراز گواهی میدهند ...

کتاب گفتگو بر سر ناهار (مفاوضات صفحه ۱۹)

---

(۱) مقصود علی محمد باب است

آشفتگی روحی علی محمد در شهر بوشهر مورد

اتفاق مورخین مسلمان و بابی و بهائی میباشد در کتاب

تلخیص تاریخ نیل زرنندی (تألیف اشراق خاوری)

صفحه ۶۶ چنین مستور است:

« حضرت باب غالب اوقات در بوشهر بتجارت مشغول،

« بودند و با آنکه هوادر نهایت درجه حرارت بود،

« هنگام روز چند ساعت بالای پشت بام منزل تشریف،

« میبردند و بنماز مشغول بودند آفتاب در نهایت،

« حرارت میتا پید و لکن هیکل مبارک قلباً بسحبوب،

« واقعی متوجه ... »

میرزا آقا خان کرمانی بابی در کتاب هشت

بهشت صفحه ۲۷۶ میگوید :

« در قرب آن ایام با آن حرتموز در بوشهر آب،

« را در کوزه میجوشانید با کمال لطافت و،

« نراکت سوری تمام ایام را از بامداد تا شام،

« آن بزرگوار در بلندی بام ایستاده در برابر،

« آفتاب بخواندن زیارت عاشورا و ادعیه و مناجات »

« و اوراد و اذکار مشغول بودند »

تأثیر آفتاب سوزان و فعالیت دائمی وی اثری عمیق در آشفته‌گی خاطرش داشتند بعلاوه تماس وی با اروپائیان در آن مکان انحرافات در طرز فکر وی بوجود آورد و عامل دیگری در تغییر روحیات وی بشمار میرفت (مضمونی از کتاب تمدن ایرانی تألیف جمعی از خاورشناسان صفحه ۳۱۹).

بالاخره علیمحمد دستخوش اختلالات دماغی گشته و لذا بوسیله داییش بکر بلا فرستاده شد این تغییر آب و هوا هم در او مؤثر نیفتاد روزها در کربلا بدرس سید کاظم رشتی میرفت (تلخیص تاریخ نبیل زرنندی صفحه ۳۰) و هر چه از او می شنید مینوشت .

نویسندگان بای و بهائی در اینکه باب بدرس سید کاظم رشتی می رفته اعتراض زیادی ندارند ولی آنچه بیشتر مورد نظر است مدت حضور وی در درس سید رشتی

میباشد که باختلاف نقل گردیده است .

وی پس از مرگ سید کاظم بشیر از مراجعت نمود و در آن مکان خود را باب امام زمان معرفی کرد یکی از شاگردان سید کاظم رشتی شیخی، بنام ملاحسین بشروئی اولین کسی است که از دستگاه شیخیه دعوت او را بر اساس بابت و عبودیت نسبت بامام زمان علیه السلام پذیرفته است و این مطلب از سورة الملك اولین سوره از کتاب تفسیر سوره یوسف که برای او نوشته است کاملاً روشن میگردد.

علاوه بر این در این کتاب تصریحاتی بوجود امام زمان حضرت محمد بن الحسن العسکری علیه السلام دارد .

کتاب رحیق مختوم تألیف آقای اشراق خاوری جلد اول صفحه ۲۲ سورة الملك را از تفسیر سورة یوسف ، نقل مینماید و در آنجا نوشته است :

« ان الله قد قدر ان يخرج ذلك الكتاب في تفسير احسن القصص من عند محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي طالب



علی عبده لیكون حجة الله من عند الذکر  
علی العالمین بلیغاً «

ترجمه : خداوند مقدر نموده است که این کتاب  
( تفسیر سوره یوسف ) را از نزد محمد فرزند حسن  
فرزند علی ..... فرزند حسین فرزند علی بن  
ابیطالب بر بنده وی خارج نماید تا حجت رسای خداوند  
از نزد ذکر بر همه عالمیان باشد، و بدین ترتیب باب  
اقرار بوجود حضرت ولی عصر (عج) مینماید .  
باب هنگامیکه ظاهراً عازم حرکت بمکه بود  
یاران خویش گفت بروید بمردم بگوئید باب وعود  
آشکار شده است « تلخیص تاریخ نبیل زرنندی صفحه ۸۱ »  
او بصورت ظاهراً از خانه خدا برگشت چون  
ببوشهر رسید مورد تعقیب حکومت آن سامان قرار  
گرفت و از بوشهر وی را بشیراز روانه نمودند و برای  
محا کمه و بررسی عقائد وی مجلسی از علماء شیراز  
تشکیل شد و سرانجام در مسجد وکیل شیراز با

حضور امام جمعه کلیه دعاوی خود را انکار کرد و بر اشخاصی که او را بدان امتیاز ممتاز دانند لعنت فرستاد (تلخیص تاریخ نیل زرنندی صفحه ۱۳۶-۱۳۸) چون پس از این واقعه دقت زیادی نسبت به باب دعایت نمیشد از فرصت استفاده کرد و با ارتباط پنهانی که با حاکم اصفهان منوچهر خان گرجی (روسی) که شخصی متظاهر باسلا ۴ بود داشت، از شیراز گریخت و با اصفهان رفت و در آنجا نیز ادعای بایت را تجدید کرد ،

در این هنگام یاران وی شروع بایجاد تشنج و انقلاب در بعضی از نقاط مملکت نمودند ، دولت وقت از منوچهر خان در خواست کرد که وی را به تهران منتقل سازد ، او نیز برای فرو نشانیدن سر و صدای مردم بصورت ظاهر باب را باسربازانی چند به طرف تهران فرستاد ولی همان شب او را مخفیانه از بیراهه با اصفهان برگرداند و مدت ۶ ماه تمام وی را در عمارت خورشید اصفهان یعنی مقر فرماندهی خویش نگهداری کرد

( تلخیص تاریخ نبیل زرنندی ۱۹۴ و ۱۹۵ )

پس از مرگ وی حاکم جدید اصفهان بر جریان اطلاع پیدا کرد و باب را بطرف تهران فرستاد باب قبل از ورود بتهران از قریه کلین ( از دهات اطرافری ) به تبریز و از آنجا بزندان ماکو و چهریق منتقل شد و بالاخره بر اثر اغتشاشاتی که از راه نامه پراکنی در گوشه و کنار کشور ایجاد نموده بود او را در تبریز محاکمه کردند و بطوریکه از صفحات ۲۰۴ و ۲۰۵ کتاب کشف الغطاء میرزا ابوالفضل کلپایگانی بر میآید توبه کرد عین توبه نامه و مدارك و اسناد آن در صفحات آخر این جزوه درج گردیده است .

دعاوی مختلف و تلون افکار و نوشته های بی مغز و بی اساس و رفتار جنون آمیز او علمارا بر آن داشت که بعلت شبهه خبط دماغ بر اعدام وی رأی ندهند ،  
(Brown, The Babi Religion P. 259)  
ولیکن صدر اعظم ایران امیر کبیر بخاطر دفع غائله های

پیایی که در نقاط مختلف کشور روی میداد و در طی آن هزاران نفر از افراد بیگناه مسلمان کشته میشدند صلاح در آن دید که وی را بقتل برساند و لذا در سال ۱۲۶۶ در تبریز تیر باران شد و جسدش را در کنار خندق تبریز انداختند و سگان تبریز بنواشی رسیدند .

«تاریخ مذهب و فلسفه در آسیای مرکزی

تالیف کنت گبینو فصل دهم»

باب در زندان ماکو و چهره یق در اواخر عمرش

سال ۱۲۶۵ هجری ادعای مهدویت کرد بدنبال آن نیز ادعای رسالت نموده و کتب چندی نوشت و ضمن آنها احکامی آورد و نام دو کتاب را بیان گذارد، بیان عربی و دیگری بیان فارسی که موفق با تمام آن نگردید و بالاخره ادعای خدائی هم کرده است .

در کتاب لوح هیکل الدین ضمیمه بیان عربی

صفحه ۵ میگوید :

« ان علی قبل نبیل ذات الله و کینونیه »

که منظور از علی قبل نبیل علی قبل محمد

یعنی علیمحمد می باشد زیرا نبیل و محمد از نظر حروف  
 ابجد مساوی هستند و جمع حروف هر کدام ۹۲ میشود  
 و این سبک مغلق گوئی از شاهکارهای ادبی وی می باشد.  
 ادعاهای وی که از بابت امام زمان شروع و به  
 خدائی ختم گردیده بود در پیروانش نیز سرایت کرد  
 تا بدانجا که قرۃ العین که زن جوان و زیبایی بود  
 ادعای خدائی نمود در صفحه ۲۵۴ جلد دوم مکاتیب  
 عبدالبهاء چنین نگاشته است .

«و جناب طاهره (۱) انی انا الله را در بدفت کاغذان»

« آسمان با علی النداء بلند نمود»

برای درك میزان شعور جناب باب بعضی از

احکامش را از بیان فارسی و عربی نقل میکنیم :

در صفحه ۴۹ بیان عربی مینویسد :

« لا تر کبن البقر ولا تحملن علیه من شیء »

« ..... ولا تضر بن لبن الحمیر ..... ولا تضر بن »

« البیضة علی شیء یضیع ما فیه قبل ان یطبخ »

« هذا ما قد جعل الله رزق نقطة الاولى »

۱ - طاهره لقب قرۃ العین است

« فی ایام القیامه لعلمکم تشکرون »

یعنی سوار گاو نشوید و بر آن چیزی حمل  
نکنید ... شیر خر نخورید ... تخم مرغ را قبل از آنکه  
پخته شود بر چیزی نزنید زیرا محتویاتش ضایع میگردد  
اینها را خداوند روزی میرزا علی محمد باب (نقطه اولی)  
در روز قیامشان قرار داده که میل نمایند و شما از

ایشان تشکر کنید !!

در صفحه ۱۹۸ بیان فارسی مینویسد :

« فی حکم محو کل الکتب کلها الا ما انشئت »

« او تنشیء فی ذالک الامر »

یعنی درباره حکم از بین بردن تمام کتب مگر  
آنچه راجع به این امر (بایگری) نوشته شده یا  
خواهد شد .

بد نیست برای پی بردن به سبک دستورات و  
اباس تعالیم باب گفته آقای عباس افندی را مورد دقت  
قرار دهیم .

ایشان در صفحه ۲۶۶ کتاب مکاتیب جلد دوم

مینویسد :

« در یوم ظهور حضرت اعلیٰ منطوق بیان، ضرب،  
« اعناق و حرق کتب و اوراق و هدم بقاع و ،  
« قتل عام الامن آمن و صدق بود ،

و در اینجا بد نیست بدانیم که جناب باب برای  
جبران قتل عام و از دیاد نفوس بشری پیشنهاد دیگری  
فرمودند .

در صفحه ۲۹۸ بیان فارسی اظهار میدارند :  
واجب است بر هر کس که متأهل شود تا از وی  
باقی ماند فردی که یکتا پرست باشد و باید که در این  
کار بکوشد و هر گاه در یکی از طرفین مانعی پیدا شد  
جایز است که بدیگری اجازه دهد که نمره‌ای را آشکار  
نماید ( بنا بر این اگر از ناحیه مرد اشکالی پیش آمد  
میتواند به‌مسر خود اجازه دهد که با مرد دیگری  
هم بستر شود و برای شوهر خویش يك كا كل زری  
سوغات بیاورد )

« فی ان فرض لكل احد ان يتاهل لبقی »

« عنها من نفس يوحد الله ربها ولا بد ان  
« يجتهد في ذلك وان يظهر من احدهما  
« ما يمنعها عن ذلك حل على كل واحد  
« باذن دونه لان يظهر عنه الثمره »

آیا دنیا در انتظار کسی بود که چنین احکامی

بیاورد ؟

همانطور که گفته شد باب را در تبریز اعدام  
کردند ولی با اعدام وی غائله نخواهد بود زیرا دستهای  
مرموزی که از طرف بیگانگان حمایت میشدند از  
خاموش شدن این صدا جلوگیری میکردند .

کمی بعد از کشته شدن باب از طرف بایان  
نسبت بناصر الدین شاه سوء قصدی شد بدنبال این حادثه  
عده‌ای از آنها را گرفتند و بزندنان انداختند از جمله  
آنها میرزا حسینعلی نوری بود که وقتی مطلع شد که  
تحت تعقیب حکومت است با کمال شجاعت و صراحت  
بسفارت روس پناهنده شد که شرحش را در صفحات  
آتی با مدارك آن خواهید خواند .



بالاخره علی رغم کوششهای دستهای مرموز، صدر اعظم وقت و سفیر روس از ترس رقیب سرسخت خود (سفیر انگلیس) مجبور شدند میرزا حسینعلی نوری را بعنوان امانت خود بدولت آیران تحویل دهند، بالاخره او بزندان رفت ولی باز هم از حمایت اجانب برخوردار بود. پس از مختصر زمانی بدستگیری سفیر روس از زندان آزاد گردید و با نماینده آن سفارتخانه پیغام سفر کرد پس از مدتی از بغداد بسلیمانیه رفت و بنام درویش محمد مدتی در آن نقاط بود در این مدت از اساتید خود تعلیمات جدیدی را در محل نامعلومی فرا میگرفته است پس از دو سال به بغداد مراجعت نمود و در این هنگام بین او و برادرش میرزا یحیی که از طرف باب به جانشینی انتخاب شده بودند نزاع در گرفت و بخاطر بازگرفتن این مقام از برادر، از هیچ نوع دسیسه‌ای فروگذار نکرد تا آنجا که برادر خود را متهم داشت که در حریم میرزا علی محمد شیرازی تصرف نموده و سپس او را وقف دیگران قرار داده است (کتاب بدیع صفحه ۳۷۹)

در اثر کشمکشها و تبهکاریهایی که انجام میداد

دولت عثمانی وی را از بغداد به ادرن روانه کرد .

دامنه اختلافات بالا گرفت و منجر باغتشاشاتی

گردید، بالاخره دولت عثمانی صلاح چنان دید که

برای جلوگیری از بلوایین دو برادر را جدائی بپندازد

لذا میرزا حسینعلی و خانواده او را باتفاق سه نفر از

پیروان یحیی به عکاو برادرش میرزا یحیی را با چند نفر

از هواخواهان میرزا حسینعلی به قبرس فرستاد پیروان

میرزا حسینعلی مریدان میرزا یحیی را در عکاکشته

( قرن بدیع قسمت دوم صفحه ۲۴۵ )

میرزا پس از اینکه بانیرنگ بازیهای خود

حریف را از میدان بدر برد مقام جانشینی باب را

برای خود زیننده یافت و لذا ابتدا ادعای پیامبری

و سپس الوهیت نمود، در آن هنگام بازار خدائی رواج

پیدا کرده بود و هر که از پیروان صبح از خانه بیرون

میآمد هوس خدائی میکرد بخاطر همین موضوع بود

که جناب نیل زرنندی او را نصیحت کرده و میگوید :

خلق گویند خدائی و من اندر غضب آیم  
پرده برداشته میسند بخود ننگ خدائی  
او هم نصیحت را بجان و دل قبول کرد و در  
قصیده عز و ورقائیه چنین ابرازداشت

کل الالوه من رشح امری تألهت  
کل الربوب من طفح حکمی تربت

«مکاتیب عبدالبهاء جلد ۲ صفحه ۲۵۵»

یعنی تمام خدایان از ترشح امر من خدا شدند و همه  
پروردگاران از دمیدن حکم من پروردگار گردیدند  
میرزا حسینعلی کتابی بنام ایقان نوشته که  
در آن آیات قرآنی و روایات اسلامی را برای اثبات  
موقعیت باب آورده است ولی تا آنجا که دستش  
رسیده از دزدی و تحریف و جعل و تزویر در آیات و  
روایات کوتاهی نکرده است

مثلاً آیه ۲۱۰ سوره بقره «هل ينظرون الا ان

ياتيهم الله في ظلل من الغمام» را در دو جا با ترجمه بصورت

یوم یاتی الله فی ظلال من الغمام نقل کرده است<sup>(۱)</sup> اما پیروان هنگامی که دیدند اقتضاح است در چاپهای بعدی کتاب خدای خود را تغییر دادند و صحیح آنرا نوشتند، هم چنین بدنبال روایتی جمله **یظهر بآثار مثل القرآن را جعل و بجای جمله حقیقی روایت «اما من محمد فالخروج بالسیف»** آورده است. بطور خلاصه این کتاب مجموعه خدعه‌ها و نیرنگها و خیانت‌های میرزا است و سر لوحه آثاری از پیروان نظیر فرائد میرزا ابوالفضل میباشد از طرفی مطالبش بطور کلی بی اساس و غیر قابل قبول است. کتاب دیگری بنام اقدس بخواهش پیروان نوشته که کتاب شرع و احکام جدید او است و از برای اصلاح اجتماع در قرن بیستم مطالب عجیب و غریبی دارد مثلاً دستور میدهد که برای جلوگیری از دزدی دفعه اول تبعید و دفعه دوم حبس و دفعه سوم داغی بر پیشانی دزد بگذارند تا مردم او را بشناسند و خلاصه با این حکم دزدی با سابقه و رسمی برای اجتماع تهیه

---

۱- ایقان چاپ اول که دارای ۱۵۷ صفحه است

میکنند زیرا برای دفعات بعد حکمی ندارند .

ارزش ناموس اشخاص را ۹ منقال طلا معین کرده اند زیرا جریمه زنا را ۹ منقال طلا که هر منقال آنهم ۱۹ نخود است قرار داده اند و ارزش خانه یکفرد انسان را مساوی يك انسان دانسته است. دستور میدهد اگر کسی خانه ای را آتش زد خود او را باید آتش بزنید (کتاب اقدس) و بالاخره چون دید از عهده قانونگذاری بر نمی آید و احکام دیگری اگر بیاورد بیشتر رسوا خواهد شد لذا تدبیری اندیشیده و برای قانونگذاری دستور داده است که بیت العدلی در آینده تشکیل شود و ریاست آن با اولی امر الله باشد ترتیب انتخاب اعضای آنهم باید بسبک پارلمان یکی از کشورهای اروپائی بخصوص انگلستان انجام پذیرد (۹۴۳ جلد دوم ریحیق مختوم) .

بالاخره وی در عینا مرد و دستگامی هم که از او حمایت مینمود از بیخ و بن بر افتاد و لذا جانشین وی عباس افندی برای ادامه به عملیات استعماری و

---

۱ - روسیه تزاری که در سال ۱۲۹۱ هـ ش منقرض شد

جاسوسی خود در تحت حمایت و فرمان دولت انگلیس  
قرار گرفت .

عباس در جنگ بین الملل اول برای تجزیه  
دولت عثمانی بقوای انگلستان کمکهای شایانی نمود  
و در اثر جاسوسیهای که برای آن دولت کرده بود  
مورد سوءظن دولت عثمانی قرار گرفت تا آنجا که  
وی را تحت نظر قرار داده و تصمیم باعدام او داشتند  
ولیکن بلافاصله در سایه حمایت دولت انگلستان قرار  
گرفت، و بالاخره از ژرژ پنجم پادشاه انگلستان  
توسط ژنرال الی لقبسر دریافت داشت .

عباس نیز به پیروی از پدر بزرگوارش با برادر خود  
غصن اکبر شروع به مخالفت نمود و بالاخره سبب  
تفرقه دیگری در این امر گردید و بر خلاف مضمون  
وصیتنامه پدرش وی را از جانشینی خویش محروم کرد  
و در لوح وصایا که در آخر عمرش نگاشته نوّه دختری  
خود را بنام شوقی افندی بجانشینی خویش انتخاب  
نموده است ولیکن بعقیده عده زیادی از بهائیان این

وصیت نامه نیز ساختگی میباشد زیرا که مادر شوقی آن را جهت جانشینی فرزندش جعل نموده است.

در زمان عباس عبدالبها مرام بهائیت بصورت پنهانی در میان پیروان بود و طرفداران وی بهیچ وجه جرئت اظهار و آشکار نمودن آن را نداشتند و همگی عقید بودند که برای حفظ ظاهر ، دستورات اسلامی را بنحوی که انجام دهند و لذا خود ایشان هم تا آخر عمر روزها برای اقامه جماعت به مسجد میرفتند و خود را بصورت فرد مسلمان جلو میدادند اما در مقابل از مهم ترین دستورات پدر خود هم سر باز میزدند و برای یکبار هم که شده نماز ۹ رکعتی را که پدرش واجب کرده بود نخوانده اند تا اقلاً پیروان ایشان طرز برگزادی نماز دین قرن اتم را یاد داشته باشند<sup>(۱)</sup>

---

۱ - دای ثابت بر پیمان در خصوص سلوة تسع رکعات سؤال فرموده اید آن سلوة با کتبی از آثار در دست ناقضان گرفتار تاکی حضرت پروردگار آن یوسف رحمانی را از چاه تاریک و تاریک آورد. کتاب گنجینه حدود و احکام نقل از عبدالبها عباس صفحه ۲۲۲

بالاخره پس از مرگ وی جناب شوقی افندی که او را  
ملقب به ولی امر الله کرده بودند بجایش نشست وی جوانی  
فرنگی مآب بود وزن آمریکائی داشت بیشتر ایام عمر  
خود را مشغول با تفریح و عیاشی در شهرهای اروپا  
میگذراند و همه چیز شباهت داشت جز يك شخص  
روحانی و یا يك پیشوا و حتی يك لیدر حزبی و رفتار  
او سبب شد که گروهی از بهائیان که از نزدیک با او  
در تماس بودند نتوانستند رهبریش را بپذیرند و لذا  
انشعابات دیگری در این امر پدید آمد .

بد نیست بدانیم جناب عباس دو پیشگوئی در  
باره شوقی نموده بودند که هر دو ناپوچ از ابد آمد  
یکی راجع به تشکیل بیت العدل در زمان ولی امر یعنی  
شوقی که او توانست آن را تشکیل دهد و دوم راجع بمقام  
ولایت امر که باید پس از شوقی در نسل وی قرار گیرد  
و عجیب آنکه او فرزندی پیدا نکرد .

شوقی در سال ۱۳۳۶ در لندن بمرض انفولانزا  
در گذشت و اکنون بهائیت تحت نظر هیئتی بنام ایادی



امرالله کب از ۹ نفر بریاست زن امریکائی شوقی ادا میگرد  
در اردیبهشت ۱۳۴۲ پس از گذشتن بیش از یک قرن  
مجلسی بعنوان کنگره بین المللی بهائی! تشکیل دادند  
و در این مجلس ۹ نفر را برای بیت العدل جهت وضع  
بقیه احکام و اداره امور انتخاب کردند که سه نفر آنها  
ایرانی هستند ،

- بهائیان گمان می بردند که با تشکیل این جلسه  
در لندن موقعیتی در اجتماع جهانی پیدا خواهند کرد  
ولی پس از صرف بودجه هنگفتی که از دستبرد ثروت  
عمومی کشور ایران تامین شده بود فهمیدند که در  
دنیا محلی از اعراب ندارند و امر بر بانیان این خیمه  
شب بازی مشتبیه نمی گردد .

پس از تشکیل بیت العدل عده ای که آن را  
مخالف با دستورات جناب میرزا و عباس دیدند از  
فرمان این دستگاه نیز سر باز زده و بر اختلافات  
داخلی افزودند . .

خلاصه این بود شمه ای از تاریخ و احکام و مطالب

رهبران این جمعیت که برای راهنمایی و هدایت بشر آمده‌اند!! در کتابهایی که برای پیروان نوشته‌اند و دور از چشم منتقدین انتشار میدهند چند موضوع مهم جلب توجه میکند که از این قرار است:

۱ - حتی يك استدلال درست و منطقی در تمام

کتابها نمی‌توان یافت .

۲ - مطالب منقوله از کتب دیگران که بعنوان

استدلال و یا شاهد آورده‌اند بخصوص قرآن و روایات

اسلامی بیشتر تحریف شده و بهیچوجه رعایت امانت

را ننموده‌اند .

۳ - مطالب ضد و نقیض در کتابهای ایشان

بفراوانی دیده میشود. اکنون برای روشن شدن وضع

سیاسی و علل سیاسی پیدایش آنان توجه شما را بمقاله

بعدی جلب مینماید .

هنگامیکه دوران دبیرستان را میگذرانیدم  
و در ضمن از خواندن نوشته های گوناگون درسها  
میآه و ختم، روزی جزوه ای بدستم رسید آنرا با کنجکاو  
خواندم و از ناپسامانیهایی که فردی بیگانه برای ملتی  
بوجود آورده بود در شگفت شدم،

این نوشته یادداشتی از يك سفیر خارجی بنام  
کینیاژ (شاهزاده) دالگور کی بود که بر نامه کار خود  
را در آن بنگارش در آورده بود.

من که جوان بودم بسختی میتوانستم باور کنم  
که مردی با این نقشه های عجیب ابتکاری آئینی را  
پی ریزی بنماید و گروهی بدان دل بندند.

در مقدمه آن نوشته بود که یادداشتی مذکور

اثر يك جاسوس تزاری میباشد که در مجله شرق ارگان  
روسه  
کمیتر خارجی شوروی در شماره های سالهای ۱۹۲۴ و  
۱۹۲۵ چاپ و سپس بفارسی ترجمه و در اختیار ایرانیان  
گذاشته شده است .

گرچه موضوع فوق کاملاً صحیح بود و در  
اصالت آن هیچگونه تردیدی نمیتوان داشت ولیکن  
برای من دسترسی بدان مجلات کاری بس مشکل بود ،  
روزها سپری شد و همواره موضوع را بخاطر میداشتم  
و در عین حال با تردید بدان می اندیشیدم .

بعدها برای من روشن شد که آئین ساختگی  
بهائیت فقط بخاطر گمراهی و تفرقه بین افراد این  
مملکت، پی ریزی شده است و درباره این موضوع دلائل  
بسیاری یافتیم ولی باز هم در این فکر بودم که برهان  
محکمی برای اصالت آن نوشته بدست آورم .

خوشبختانه اخیراً بدین هدف نائل شده و تصریحات  
بسیار جامعی از کتابهای این فرقه یافتیم که مندرجات  
یادداشتها را تأیید مینمایند و بر آن شدم که در دسترس

خوانندگان گرامی بگذارم

امید است که با چشمی باز حقائق را نگریسته  
و بدنبال هر آنچه که نام آن را مذهب و یا دین گذاردند  
فرویم .

اکنون توجه شمارا بمطالب تاریخی ذیل جلب  
می نمایم :

روزگاری که کشور ایران سرزمینی پهناور بود  
وملتی یکدل وهم پیمان داشت ، همسایگان با نظری  
تند و ترسناک بدان مینگریستند و همواره در اندیشه  
بودند تا این یگانگی را از بین ببرند شایدوزی در  
این گیرودار از درآمدهای سرشاروی جیبی پر کنند ،  
جنگهای ایران و روسیه تزاری با اینکه در انتها با  
شکست ایرانیان خاتمه پیدا کرد ولیکن بدانها نشان  
داد که قیام ملت ایران را که از وحدت و احترام آنان  
به رهبران اسلامی سرچشمه میگرفت ، کوچک نتوان  
شمرد. بر آن شدند تا بهر وسیله که ممکن است در آن  
رخنه کرده و سبب انشعاب و دوستگی آنان گردند .

شکست ایرانیان در جنگها و عهد نامه های  
عز کمان چای و گلستان راه را برای جاسوسان دولت  
تزاری آماده نمود .

استعمارگران میخواستند ایران و بقیه کشور-  
های اسلامی را تحت سیطره خود در آورده و راهی  
بدریای آزاد پیدا کنند و با در نظر گرفتن ضعف دستگاه -  
های دولتی، تنها نیروئی که در مقابل آنان ایستادگی  
میکرد عقائد و همبستگی مسلمانان بود که همچون  
دژی محکم ، غیر قابل شکست جلوه می نمود .

برای فتح این دژ محکم بر نامه ای عجیب در نظر  
گرفتند و خواستند این سد را بشکنند ، وسیله ای جز  
لین نبود که از راه ایمان بدر آیند و ایمان را بر باد  
دهند .

همچنانکه در این جزوه خواهید خواند عملیات  
و خشتنک و عجیب خود را شروع نموده و بر اثر آن  
رخنه ای بس بزرگ بوجود آوردند ، کشمکشهای  
داخلی ، ضعف ایمان ، دودستگی ، نفاق ، انحراف ، جزئی

از برنامه اولیه آنان بود که میخواهند در کشورهای  
اسلامی بوجود آورند و خلاصه قدرت مذهبی را از دام  
مذهب سازی از بین برند ،

جای بسی خوشوقتی است که مرور زمان حقائق  
را آنچنان که باید و شاید بطور کامل بمانشان داده است  
و اکنون با قاطعیت میتوان گفت دستهای سیاسی روز  
دینهای قرن ام را بوجود آورده اند .

رساله کینیا زوالگور کی منتشر گردید و حقائق  
را که جز شرکاء این کمپانی دین سازی ، دیگران اطلاعی  
نداشتند بی پردر روشن ساخت ، اما دستهای مرموز  
بلافاصله از آستین بدرآمد و آنکه میکوشیدند تا آب  
را گل آلود نموده و ماهی گیرند و حقائق را همیشه  
و ازونه جلوه دهند بررد آن سخنها گفته و نوشته ها  
نوشتند تا آنجا که عباس علوی مبلغ معروف در  
کتاب خود منکر وجود شخصی بنام کینیا زوالگور کی  
گردید ، غافل از آنکه جلوی این سیل را بایل نتوان  
گرفت و با گل خورشید را نتوان اندود . این تنها

نوشته‌های کینیازدالگور کی نبود که رابطه سری دین  
 سازان قرن اتم یعنی آقای میرزا علی محمد باب شیرازی  
 (نقطه اولی) و جناب میرزا حسینعلی نوری مازندانی  
 (بهاء الله) را بار بار کشور روسیه تزاری بر ملا میداشت  
 جامعه بهائیت نیز بدان اقرار و اعتراف نمود و اگر باور  
 خدا دید اینک از کتابهای آنها بخوانید و داوری کنید .  
 آقای عبدالحمید اشراق خاوری بزرگ مبلغ  
 حزب بهائی در کتاب تلخیص تاریخ نبیل زرندی در  
 صفحه ۵۳۳ پس از بیان وقایع قتل سید باب چنین  
 مینگارد .

« ... قنصل روس در تبریز با نقاشی ماهر بکنار »  
 « خندق رفته و نقشه آن دو جسد مطهر را که در کنار »  
 « خندق افتاده بود برداشت . »

جناب عباس افندی (عبدالبهائیا) در کتاب مقاله  
 سیاح صفحه ۴۹ میگوید :

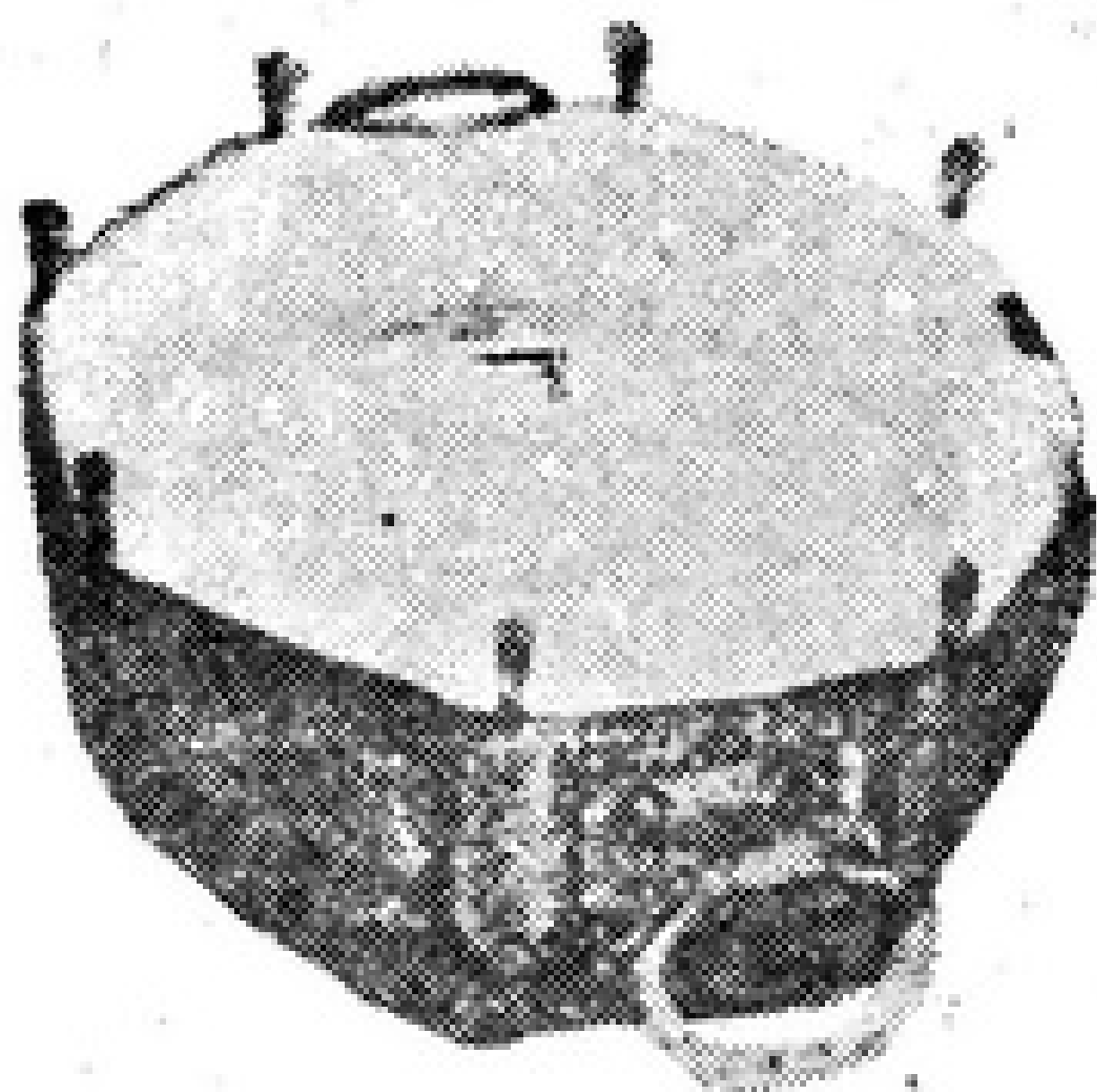
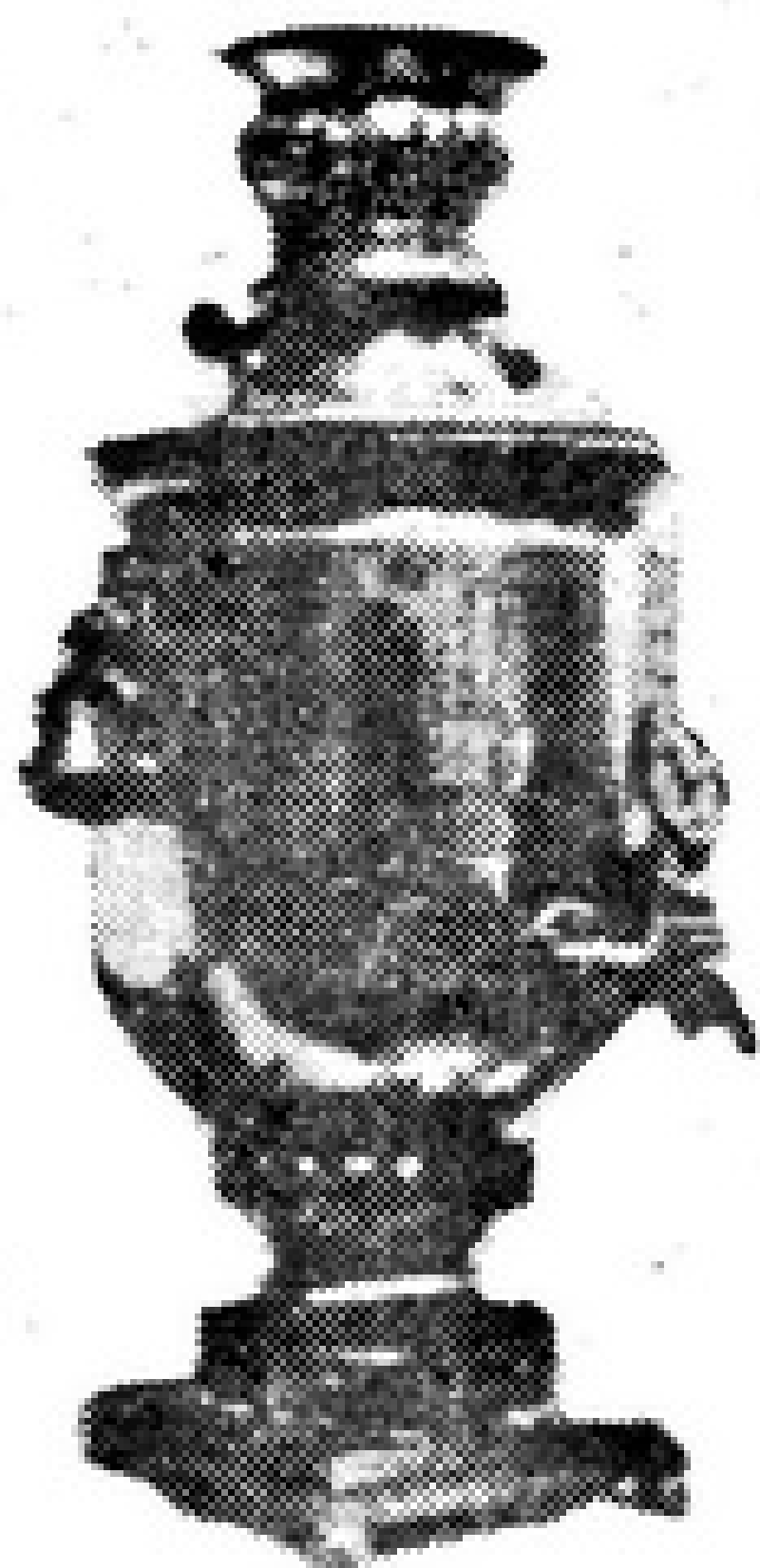
« ... روز ثانی قنصل روس با نقاش حاضر شد »  
 « و نقش آن دو جسد را بوضعی که در کنار خندق »  
 « افتاده بود برداشت . »





میگویند : تصویری است از حضرت نقطه اولی !!  
رب اعلی !!! علی محمد باب . اما همچون گفتار های  
دیگرشان عاری از حقیقت میباشد .

این موضوع خود نشان میدهد که قنصل روس  
 کاملاً ناظر جریان بوده و کوچکترین پیش آمد را  
 با اطلاع دستگاه گرداننده تفرقه مذهبی میرسانیده است  
 و گرنه بسیار بی معنی است که یک سفیر خارجی نسبت  
 به یک تفرقه محکوم با اعدام و یا جسد اعدام شده این چنین  
 رفتار نماید ،



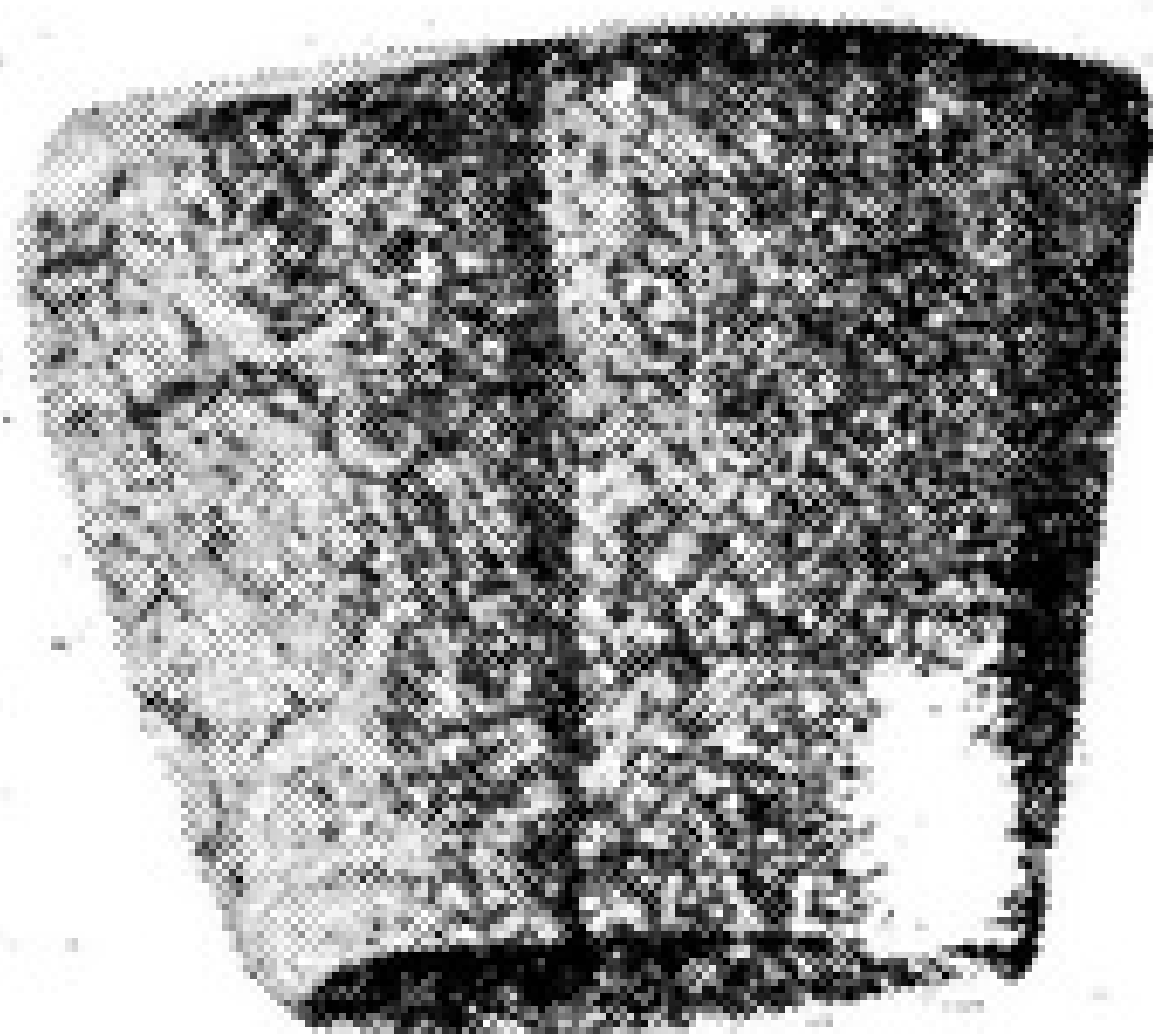
این سمور باب است

این منقل باب است

روزگار گذشت و باب کشته شد و با بیان به بهانه قتل

باب نقشه ترور شاه وقت یعنی ناصرالدین شاه را  
کشیدند و در نیاوران بوی حمله کردند از قضا تیر بخطا  
رفت و جنایتکاران بدام افتادند ضارب را بلافاصله  
کشتند و همدستان وی را دستگیر نمودند، پس از  
تحقیقات معلوم شد که آنان از دسته بایان هستند و لذا  
بقیه را تحت پیگرد قانونی قرار دادند.

در این هنگام بطوریکه از کتاب قرن بدیع قسمت  
دوم تألیف جناب شوقی افندی (ولی امر الله! که در سال  
۱۳۲۶ شمسی در لندن در گذشت) صفحه ۳۳ برمیآید  
آقای میرزا حسینعلی نوری که متهم به توطئه چینی  
برای قتل شاه وقت بود در لواسان بعنوان میهمانی  
بمنزل صدراعظم رفته بود.



این شب کلاه باب است

این موضوع وهم چنین شواهد دیگری نشان  
 میدهد که صدراعظم، همشهری آقای بهاءالله، بوسیله  
 مشارالیه با سفیر روس تماس داشته و بالاخره او هم همچون  
 میرزا حسینعلی، آلتی برای انجام مقاصد دولت تزاری  
 بوده است بنا به گفته دو کتاب تلخیص تاریخ نیل زرنندی  
 تالیف آقای اشراق خاوری و قرن بدیع تالیف جناب  
 شوقی ایشان لواسان را بقصد نیاوران مقر اردوی  
 سلطنتی ولیکن در حقیقت بعزم رفتن بسفارت روس در  
 زرگنده ترك کرد و خلاصه چون خطر جانی در پیش  
 بود بسفارت روس تزاری پناهنده شد. در کتاب تلخیص  
 تاریخ نیل زرنندی صفحه ۶۳۰ سطر ۱۸ میگوید :

«... در بین راه سفارت روس که در زرگنده ،  
 « نزدیک نیاوران بود رسیده میرزا مجید منشی ،  
 « سفارت روس از آنحضرت مهمانی کرد و پذیرائی ،  
 « نمود ، جمعی از خادمین حاجی علیخان حاجب ،  
 « الدوله حضرت بهاءالله را شناختند و او را از ،  
 « توقف حضرت بهاءالله در منزل منشی سفارت ،  
 « روس آگاہ ساختند . »

اما ایشان که بمنزل شوهر همشیره خود رفته

بود از منزل سفیر روس سردر آوردند .

بد نیست در اینجا بدانید که این سفیر روس همان  
آقای کینیازدا الگور کی میباشد که مبلغان در هنگام  
صحبت و جناب عباس علوی در نوشته خود او را وجودی  
ساختگی قلمداد کرده و میکنند .

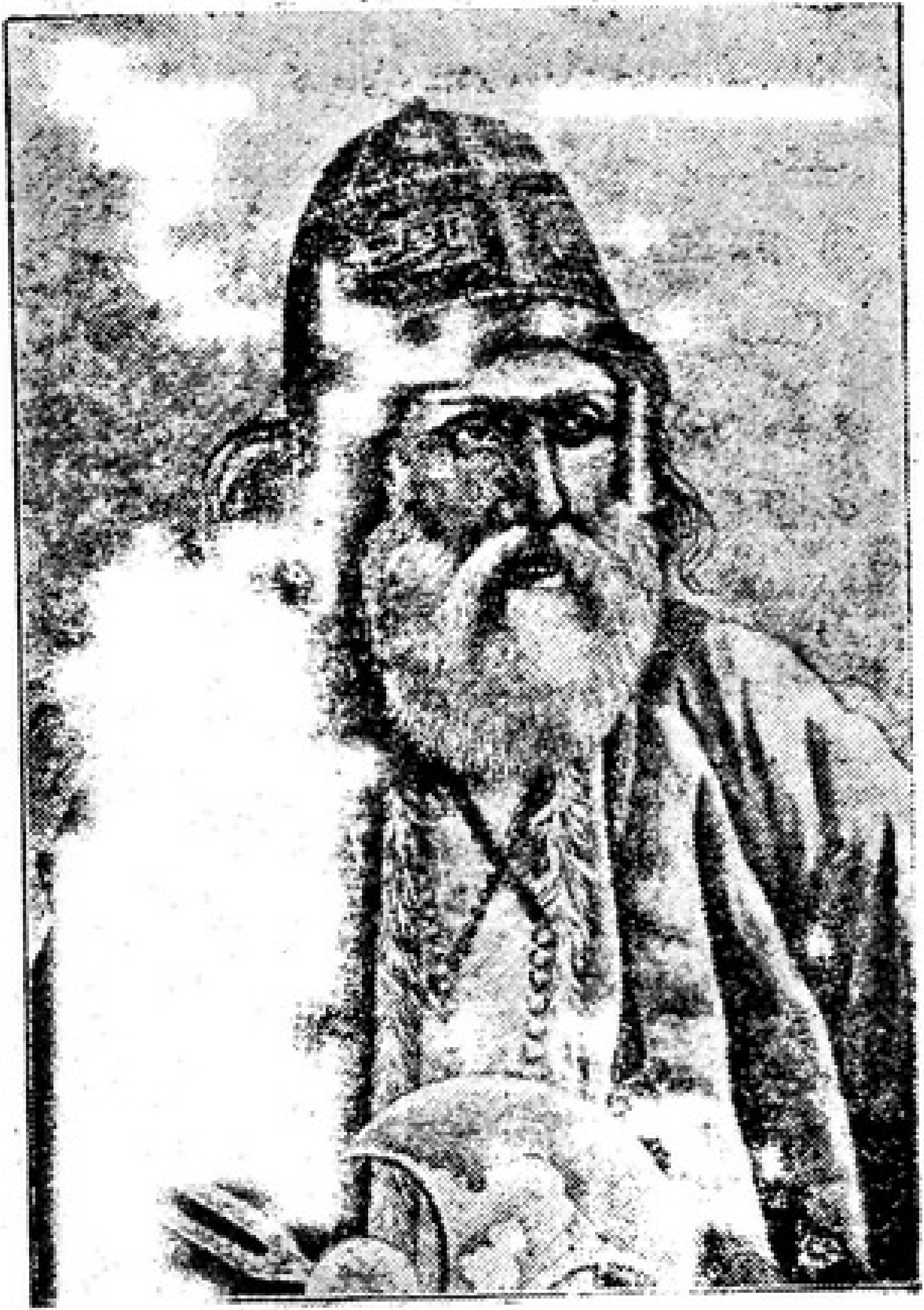
خوبست هم اکنون جناب ایشان سر از خاک  
بردارند و صفحه ۳۳ قرن بدیع قسمت دوم تألیف  
آقای شوقی افندی (نوه دختری بهاءالله) را مطالعه  
نمایند آنجا که می نویسد :

- « ... روز بعد با نهایت متانت و خون سردی بجانب »
- « نیاوران مترادوی سلطنتی رهسپار شدند، در »
- « زرگنده میرزا مجید شوهر همشیره مبارک که در »
- « خدمت سفیر روس پرنس دالگورکی »
- « **Prince Dalgoroki** ستمشی گری »
- « داشت آن حضرت را ملاقات و ایشان را بمنزل »
- « خویش که متصل به خانه سفیر بود رهبری و دعوت »
- « نمود آدمهای حاجی علیخان حاجب الدوله چون »
- « از ورود آن حضرت باخبر شدند موضوع را »
- « بمشارالیه اطلاع دادند و او مراتب را شخصاً »
- « بعرض شاه رسانید . »



خوبرویان گشاده رو باشند

عکس با نقاب میرزا حسینعلی نوری ماقب به بهاء‌الله



عکس بی نقاب آقای میرزا حسینعلی نوری

اینجاست که شاه وقت حس میکند که در زیر  
این کاسه نیم کاسه‌ای میباشد و دولت خارجی هم در این  
زمینه دست دارد و بسیار متعجب میگردد. برای تعقیب  
و دستگیری متهمین شروع بفعالیت مینماید غافل از  
آنکه آقای میرزا حسینعلی آنچنان وابستگی بدستگاه  
دولت استعماری دارد که گویا تبعه آن کشور است و  
بلکه مهمتر از همه جزو امانات کشور روسیه تزاری

---

← یکی از دوستان بهائی‌ام که تازه از عکا مراجعت  
نموده بود اظهار میداشت این عکس حضرت بهاء‌الله میباشد  
شبهت آن با عکس صفحه ۴۶ نیزه طلب را تأیید مینماید  
آقای شوقی ربانی هم علیرغم گفته جناب عباس عبدالبا  
اعتراف نمودند که بهاء‌الله روزگاری را با لباس عوضی بنام  
درویش محمد بسر برده است اما متأسفانه حضرات در  
این باره هم طبق معمول کم لطفی نموده و این عکس را در  
یکی از کتابهای غیر معتبر خود بنام دیگری جا زده‌اند.



محسوب می‌گردد . خوبست توجه کنید : عده‌ای برای  
ترور شاه وقت نقشه کشیدند و پس از انجام آن دستگیر  
شدند دولت خارجی روی چه عنوانی میتواند یکفرد  
متهم را نزد خود نگاهداشته و در تحت حمایت خویش  
قرار دهد و پس از تسلیم تازه امانت خود بداند ؟ آیا  
این تصریحات مؤید رابطه‌های سری وی با آقای  
کینیاز والگور کی نیست ؟

در صفحه ۶۳۱ تلخیص تاریخ بیبل زردی بدین‌باله

مطلبی که قبلاً نقل گردید مینویسد :

- « (ناصرالدین‌شاه) ... فوراً مأموری فرستاد »
- « تا حضرت بهاء‌الله را از سفارت روس تحویل »
- « گرفته نزد شاه بیاورد سفیر روس از تسلیم حضرت »
- « بهاء‌الله بآمور شاه امتناع ورزید و بان حضرت »
- « گفت که بمنزل صدر اعظم بروید و کاغذی بصدور »
- « اعظم نوشت که باید حضرت بهاء‌الله را از طرف »
- « من پذیرائی کنی و در حفظ این امانت بساز »

« کوشش نمائی و اگر آسیبی به بهاء الله برسد و »

« حادثه‌ای رخ دهد شخص تو مسئول سفارت »

« روس خواهی بود . »

لازم است یکبار دیگر مطالب بعد کور را با دقت

بخوانید و از خود پرسید :

(۱) پناهندگی به سفارت روس !!

(۲) پرنس دالگور کی سفیر دولت روس !!

(۳) تعجب شاه از پناهندگی وی !!

(۴) امتناع سفیر از تسلیم میرزا حسینعلی به

فرستادگان شاه !!

(۵) رابطه وی با صدر اعظم و نامه او !!

(۶) بهاء الله یا امانت دولت روس !!

آیا اینها را میتوان شوخی فرض کرد؟ آیا جز

این است که اسرار رابطه پنهانی وی را با سفیر روس روشن

می نماید و نشان میدهد که ایشان هم مزدور بیگانه

بوده‌اند . جناب شوقی افندی ولی امر الله در کتاب

**God Passes By** که بفارسی ترجمه شده و نام آن

واقرن بدیع گذارده اند . در صفحه ۳۳ (قسمت دوم)  
بدنبال فرازی که نقل شد مطالب فوق را تأیید نموده  
است که اینک عیناً ذکر میشود :

- « ... شاه از استماع این خبر غرق دریای تعجب »
- « وحیرت شد و معتمدین مخصوص سفارت فرستاد »
- « تا آن وجود مقدس را که بدخالت در این حادثه »
- « متهم داشته بودند تحویل گرفته نزد شاه بیاورند »
- « سفیر روس از تسلیم حضرت بهاء الله »
- « امتناع ورزید و از هیکل مبارک تقاضا نمود »
- « که بخانه صدر اعظم تشریف ببرند ضمناً از »
- « مشارالیه بطور سریع و رسمی خواستار گردید »
- « امانتی را که دولت روس بوی میسپارد »
- « در حفظ و حراست او بکوشد . »

اگر بجملة آخر این فراز خوب دقت کنید دریافت  
خواهید نمود که این تنها شخص آقای سفیر روس نبود  
که از حضرت بهاء الله پشتیبانی مینمود بلکه دولت روس  
تزاری انجام این امر را بعهده گرفته بود و آقای بهاء الله  
را از آن خود میدانست ، حق هم داشت زیرا کمتر

کسی پیدا میشد که وجدان خود را بکشور بیگانه‌ای  
 بفروشد و در مقابل دریافت مبلغی، اختلافات و کشمکش  
 و خونریزی بکشور خود هدیه کند اگر دولت روس از  
 وی حمایت نمی‌کرد و او هم مانند همدستان دیگر  
 کشته میشد استعمارگران نمیتوانستند چنین آلت دستی  
 را از نو پیدا کرده و تربیت کنند حال که آقای میرزا  
 حسینعلی بزندان افتاده بود بیگانگان برای آزادی  
 وی دست‌اندر کار شدند، کینیازدالگوز کی همواره  
 مراقب احوال و اوضاع بود و از کوچکترین فرصت  
 برای استخلاص وی استفاده مینمود. در صفحه ۶۵۵  
 کتاب تلخیص تاریخ نبیل زرنندی می‌گوید:

- « قنصل روس که از دور و نزدیک مراقب احوال »
- « بود و از گرفتاری حضرت بهاء‌الله خبر داشت »
- « پیامی شدید بصدر اعظم فرستاد و از او خواست »
- « که با حضور نماینده قنصل روس و »
- « حکومت ایران تحقیقات کامل درباره حضرت »
- « بهاء‌الله بعمل آید و شرح اقدامات و سئوال و »
- « جوابها که بوسیله نمایندگان بعمل می‌آید در »

- ورقہای نگاشته شود و حکم نہائی دربارہ آن •
- محبوبس بزرگوار اظہار کرد صدر اعظم بنمایندہ •
- قنصل وعدہ داد و گفت در آتیہ نزدیکی باین •
- کار اقدام خواهد کرد و آنگاہ وقتی معین نمود •
- کہ نمایندہ قنصل روس با حاجب الدولہ •
- و نمایندہ دولت بسیاء چال بروند مقدمتاً جناب •
- عظیم را طلب داشتند و از محرك اصلی و رئیس •
- واقعی سؤال کردند جناب عظیم گفتند رئیس •
- بایہ همان سید باب بود کہ او را در تبریز •
- مصلوب ساختید من خودم این خیال را مدتہا •
- است در سرداشتم کہ انتقام باب را بگیرم •
- محرك اصلی خود من ہستم اما صادق تبریزی •
- کہ شام را از اسب کشید شاگرد شیرینی فروشی •
- بیش نبود کہ شیرینی میساخت و میفروخت و دو •
- سال بود کہ نوکر من بود و خواست کہ انتقام •
- مولای خود را بگیرد ولی موفق نشد چون این •
- اقرار را از عظیم شنیدند قنصل و نمایندہ حکومت •
- اقرار او را نوشته بمیرزا آقاخان خبر دادند و در •
- نتیجہ حضرت بہاء اللہ از حبس خلاص شدند •

و عیناً موضوع استخلاص آقای میرزا حسینعلی  
بوسیله دالگورکی در کتاب قرن بدیع (قسمت دوم)  
تأیید شده است . در صفحه ۸۳ می نویسد :

- « از یک طرف وساطت و دخالت پرنس دالگورکی ،
- « سفیر روس در ایران که بجمیع وسائل در آزادی ،
- « حضرت بهاءالله بکوشید و در اثبات بی گناهی ،
- « آن مظلوم آفاق سعی مشکور مبذول داشت و از ،
- « طرف دیگر اقرار و اعتراف رسمی ملا شیخ علی ،
- « ترهیزی ملقب بمغلیم که در زندان حضور ،
- « حاجب الدوله و مترجم سفارت روس و نماینده ،
- « حکومت برائت حضرت بهاءالله را تأیید و ،
- « بصراحت دخالت و شرکت خویش را در حادثه ،
- « رسمی شاه اظهار نمود . »

دکتر اسلمونت در کتاب بهاءالله وعصر جدید

صفحه ۳۴ میگوید :

- « ... و چون حقیقت حال آشکار شد برائت حضرت ،
- « بهاءالله از این تهمت ثابت گشت که ابدأ در واقعه ،

« شاه ذی‌مدخل نبوده‌اند و سفیر روس به‌برائت »

« ایشان شهادت داد ... »

واقعاً که چه شاهد عادل‌ی هم داشته‌اند !

با توجه بمفاد عهد نامه های ترکمان چای و گلستان ، دولت روسیه قرار گذاشت که باتبعه آن دولت طبق مقررات کاپیتولاسیون رفتار شود و بنا براین مقررات ، هر يك از طرفین دعوی تبعه کشور روسیه باشد باید محاکمه در حضور نماینده دولت روس انجام گردد. مجموعه مطالب فوق نشان میدهد که بر طبق مقررات کاپیتولاسیون با آقای میرزا حسینعلی نوری رفتار شده است ، گویا ایشان هم تبعه رسمی دولت روس بوده اند . و چه خوب گفته‌اند :

خدا یا زین معما پرده بردار !!!

اکنون که رابطه بهاءالله با آقای کینیازدالگورکی برای دولت ایران و شاه وقت آفتابی شده بود دیگر دولت روس نمیتوانست از وجود شخص بهاءالله در ایران برای ادامه برنامه خود استفاده نماید و از طرفی اگر

ایشان در ایران میماند ممکن بود بدست مسلمانان  
گشته شود و از همه مهمتر مادر ناصرالدین شاه «مهد علیا»  
بهاء الله را مقصر اصلی میدانست . این چند موضوع  
سبب شد که جناب سفیر نقشه دیگری بریزد . مقدمات  
اعزام وی را بجانب دیگر فراهم ساخت و با وسایلی  
آن چنان صحنه سازی نمود که میرزا حسینعلی از ایران  
تبعید گردد تا در خارج بهتر بتواند بوسیله آن وجود  
فازین بهدفعهای خویش نائل شود .

در صفحه ۶۵۲ کتاب تاریخ نبیل زرنندی چنین

نگاشته شده است :

- «حکومت ایران بعد از مشورت بحضرت بهاء الله امر»
- «کرد که تا یکماه دیگر ایران را ترك نمایند و»
- «ببغداد سفر کنند قنصل روس چون این خبر»
- «شنید از حضرت بهاء الله تقاضا کرد که بروسیه»
- «بروند دولت روس از آن حضرت پذیرائی خواهد»
- «نمود حضرت بهاء الله قبول نفرمودند و توجه بپراق»
- «را ترجیح دادند در روز اول ماه ربیع الثانی»



« ۱۲۶۹ هجری بینداد عزیمت فرمودند مأمورین »

« دولت ایران و نمایندگان قنصل روس تا »

« بینداد با حضرتش همراه بودند . »

در صفحه ۸۶ کتاب قرن بدیع قسمت دومینویسد :

« سفیر روس چون از فرمان سلطانی استحضار یافت »

« و برمدلول آن مطلع گردید از ساخت مبارک استدعا »

« نمود اجازه فرمایند آن حضرت را تحت حمایت »

« و مراقبت دولت متبوعه خویش وارد و وسائل »

« حرکت وجود اقدس را بیخاک روس فراهم سازد »

قنصل روس نماینده‌ای میگمارد که همراه

بهاء الله به بینداد برود تا در همه حال در حفظ و حمایت

وی بوده باشد . خود بهاء الله این مطلب را در بسیاری از

موارد من جمله کتاب اشراقات صفحه ۱۵۳ سطر ۱۵

تصریح و تأیید مینماید :

« این مظلوم از ارض طا (۱) بامر حضرت سلطان »

---

۱ - ارض طا در نوشته‌های باب و بهاء بمعنی شهر طهران

می باشد و این سبک نگارش از شاهکارهای ادبی این دو خدای

قرن ام است !!

« بھراق عرب توجھ نمودو از سفارت ایران و روس »  
« ہر دو ملتزم رکاب بودند »

در صفحہ ۱۵۵ اشراقات میگوید :

« خرجنا من الوطن و معنا فرسان من جانب الدولة »  
« العلیة الایرانیة و دولة الروس الی ان وردنا العراق »  
« بالفرز و الاقتدار »



## تشکر از پرنس دالگور کی

جناب بهاء بخاطر اقدامات سفیر الواحی نازل کرده و تشکرات خود را اظهار داشتداند یعنی در حقیقت ایشان که در کتابهای خویش بصراحت خود را پروردگار جهانیان و بلکه بالاتر، خدا آفرین میداند خود را همین منت آقای کینیاز دالگور کی که جناب خدا را از زندان بشر نجات داده است می‌شمرند .  
آقای بهاء در کتاب مبین صفحه ۵۷ در ضمن ادعای

---

۱ - در کتاب مکاتیب عبدالبهاء جلد دوم صفحه ۲۵۵ از

بهاء الله شعر زیر را نقل مینماید : وس ۲۱۱ آثار قلم اعلی

جلد ۳

کل الاوله من رشح امری تالیث

کل الربوب من طفح حکمی تربت

تمام خدایان از ترشح امر من جدا شدند و تمام پروردگاران

از دمیدن حکم من پروردگار گردیدند .

خدائی ارتباط خود را با سفیر اقرار نموده و تشکرات

قلبی خویش را نسبت پادشاه اهداء مینماید :

« يا ملك الروس ان استمع نداء الله الملك القدوس ثم »

« واقبل الى الفردوس المقر الذى فيه استقر من سمى »

« وبالاسماء الحسنی بين ملاء الاعلى وفى ملكوت الانشاء »

« باسم الله البهى الابهى اياك ان يحجبك هو بك عن »

« التوجه الى وجه ربك الرحمن الرحيم ، ان اسمعنا »

« ما ناديت به موليك فى نجوىك لذاها ج عرف عنايتى »

« و ما ج بحر رحمتى و اجبتناك بالحق ان ربك »

« لهو العليم الحكيم ، قد نصرنى احد سفرائك »

« اذ كنت فى السجن تحت السلاسل والاغلال »

« بذلك كتب الله لك مقاما لم يحط به علم »

« احدا لاهو اياك ان تبدل هذا المقام »

« العظيم »

يعنى : اى پادشاه روس نداى خداوند ملك قدوس را

بشنو (يعنى ميرزا ابهاء) و بسوى بهشت بشتاب ، آنجا نيكه

در آن ساكن شده است كسيكه در بين ملاء بالا با اسماء

حسنى ناميده شده و در ملكوت انشاء بنام خداوند  
روشنى روشنيها نام يافته است ( يعنى شهر عكا مسكن  
آ خدا) مبادا اينكه هواى نفست تو را از توجه بسوى  
خداوند بخشاينده مهر بانت بازدارد. هاشنيديم آنچه  
را در پنهانى بامولاي خود گفتى ولذا نسيم عنايت و  
لطف من بهيجان آمد و دريائى رحمتم بموج افتاد  
ترا بحق جواب داديم بدرستى كه خداى تودانا و حكيم  
است . بتحقيق يكي از سفيرانت مرا يارى كرد  
هنگامى كه در زندان اسير غل و زنجير بودم براى اينكار  
خداوند براى تو امقامى را نوشته است كه علم هيچكس  
بدان احاطه ندارد مبادا اين مقام را از دست دهى .

جمله اخير نشان ميدهد كه جناب سفير واسطه‌اى  
پيش نبود . و بدستور پادشاه روس از ميرزا حسينعلى  
طرفدارى نموده است .

در كتاب قرن بديع (قسمت دوم) صفحه ۸۶ ميگويد:

« در سنين بعد در لوحى كه بافتخار امپراطور روس »

« نيكلاويچ السكاندر دوم نازل شده آن وجود مبارك »

- عمل سفیر را تقدیر و بیاناتی بدین مضمون «
- میفرماید قوله جل جلاله قد نصرنی احد سفرائك «
- اذ كنت فی سجن الطاء تحت السلاسل والاغلال «
- بذالك كتب الله لك مقاماً لم یحط به علم احد الا هو «
- وایاك ان تبدل هذا المقام العظیم ، و نیز در مقام دیگر «
- میفرماید: دایامی که این مظلوم در سجن اسیر «
- سلاسل واغلال بود سفیر دولت بهیة ایدء الله تبارك «
- و تعالی نهایت اهتمام در استخلاص این عبد مبذول «
- داشت و مکرر اجازه خروج از سجن صادر «
- گردید ولی پاره ای از علمای مدینه در اجرای این «
- منظور معانعت نمودند تا بالاخره در اثر پافشاری «
- و مساعی موفور حضرت سفیر استخلاص حاصل «
- گردید اعلی حضرت امپراطور دولت بهیروس «
- ایدء الله تبارك و تعالی حفظ و حمایت خویش را «
- فی سبیل الله مبذول داشت و این معنی علت حمد و «
- بنضای جهلای ارض گردید . «

آفرین بر اخلاص اعلی حضرت امپراطوری و

جناب سفیر !!

روزگار گذشت و بر خلاف دعاها و پیش بینی های  
بهاء دولت تزاری روس اقتدار و عظمت خود را از  
دست داد، اینک وقت آنست که از باب دیگری داده  
نظر گیرند و در زیر پرچم وی خدمت نمایند. دوران  
آقای بهاء سپری گردید، مفرودی جزو کشورهای بود  
که انگلستان میخواست مستعمره خود نماید بالاخره  
بکمک ایادی خود که من جمله جناب عبدالبها عباس  
افندی بودند فلسطین را در تحت سیطره خود قرار داد  
و در مقابل خدماتی که این جناب پیشوای اول بهائیان  
به آن دولت نمودند لقب سر دریافت داشتند.  
در کتاب قرن بدیع قسمت سوم بطوریکه  
هوقی ربانی در باره جریانات پس از مرگ عبدالبها  
در صفحه ۳۲۱ می نویسد :

« وزیر مستعمرات حکومت اعلیحضرت پادشاه »  
« انگلستان مستروینستون چرچیل بمجرد انتشار »  
« این خبر پیامی تلگرافی بمندوب سامی فلسطین »  
« سر هربرت ساموئل صادر و از منظم له تقاضا نمود »

« مراتب همدردی و تسلیت حکومت اعلیحضرت »  
 « پادشاه انگستان را بجامعه بهائی ابلاغ نماید »  
 « مندوب سامی مصر و ایگونت النبی نیز مراتب »  
 « تعزیت و تسلیت خویش را بوسیله مندوب سامی »  
 « لسلطن بدین مضمون اعلام نمود « بیازماندگان »  
 « فقیه سر عبد البها عباس افندی و جامعه بهائی »  
 « تسلیت صمیمانه مرا بمناسبت فقدان قائد جلیل القدر »  
 « شان ابلاغ نمایند »

بقول آقای عبدالحسین آیتی ، دینی ساختند  
 و پری را از بیگانه گرفتند و مسلماً باید جوایز  
 بیشتری هم از دولت بگیرند. او کسی بود که  
 بکشورهای خارجی میرفت و خود را نماینده ملت  
 ایران بحساب میآورد و در آنجا منابع ثروت این  
 سرزمین را به آنها میفروخت و آنان را منجی و مری  
 کشور ایران میدانست و بالاخره سند بردگی ملتی را  
 بدون وکالت امضاء میکرد باید پیش از این پادشاه بگیرد.  
 فکر نکنید این موضوعات از روی عناد و لجاج نوشته





سر عباس افندی «پسر آخدا»

«اقتدا میکنم با بن‌الله!»      «ساجدم من برای سرالله!»

«نقل از تحقیق مختوم جلد دوم صفحه ۷۶۷»

شده است بلکه کتابها و نامه‌ها و سخنرانیهای ایشان بدین مطالب گواهی میدهند. و هم اکنون سند همه آنها ارائه داده میشود.

اینها کسانی بودند که نان را بر سرخ روز میخوردند روزی سرسپرده دولت بپیه روس بودند و مقرری دریافت میداشتند و جالب اینست که در تقسیم آن بایکدیگر نزاع برمیخواستند.

میرزا حسینعلی نوری این مطلب را در کتاب مجموعه الواح مبارکه که صفحه ۱۵۹ اقرار و اعتراف مینماید:

«قسم بجمال قدم که اولخری که بر این غلام»

«وارد شد این بود که قبول شهریه از دولت نمود»

مسلم است که این دولتی که ایشان نوشته‌اند دولت ایران نبوده است زیرا شاه وقت که او را با اتهام توطئه قتل خویش بزندان فرستاده بود و سپس از ایران تبعید کرده بود تا سالها پس از مرگ وی سلطنت میکرد. این همان دولت خارجی است که او را از زندان خارج

ساخت و بوسیله او بانجام مقاصد خود نائل آمد . .  
پس از انقراض دولت تزاری هنگامیکه آنهار  
کشور عثمانی بودند تأیید دولت عثمانی و خلافت  
محمدی را از خدا خواستند و باید دانست که این دعا  
هم مانند بقیه دعاها اثر معکوس خود را داد .

جناب عبدالبا عباس افندی در کتاب مکاتیب

جلد دوم صفحه ۳۱۲ می فرمایند :

«الهی الهی اسئلك بتأییداتك النبییه و توفیقاتك

«الصمدانیه و فیوضاتك الرحمانیه ان تؤیدالدوله،

«العلیه العثمانیه و الخلافة المحمدیه علی التمكن،

«فی الارض! والاستقرار علی العرش... ع. ع.»

ترجمه : خدایا پروردگارا تأییدات غیبی و

توفیقات یکتائی و رحمت رحیمانه اترا در باره دولت

بلند پایه عثمانی و خلافت نبوی آرزومندم و مسئلت

میدارم که قدرتش بر بسط زمین مستقر شود و بر کیان

عظمت پایدار گردد «عباس عبدالبا»

و در همین هنگام بود که علیه دولت عثمانی

و بتفع حکومت انگلستان مشغول بفعالیت جاسوسی

گردیده بود و بهمین علت چنانچه از کتاب قرن بدیع  
جلد سوم بر میآید، حکومت عثمانی فعالیت وی را  
تحت نظر قرار داد و سپس حکم اعدام وی را صادر نمود  
ولیکن باز هم این بار همچنانکه در گذشته دولت دوس  
بفریاد پدرش رسید، دولت انگلستان از ایشان پشتیبانی  
نمود صفحات ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ کتاب قرن بدیع جلد  
سوم تألیف جناب شوقی که عیناً کایشه آن بنظر  
خوانندگان محترم میرسد این موضوع را روشن مینماید  
و هم چنین در صفحه ۲۹۹ جریان لقب نایت هودو اعطاء  
نشان دولت انگلستان را روشن مینماید ولیکن باید  
توجه داشت که انگلستان اگر دلش بحال مردم فلسطین  
سوخته بود که بخاطر خدمات گرانبهای ایشان بمردم  
آنجا، مراتب احترام و تکریم خویش را بجای آورد آنچه  
از افراد رادر هنگام تصرف فلسطین و سلب استقلال آن  
کشور بوادی نیستی نفرستاد بلکه خدمات گرانبهای  
ایشان صرفاً در زمینه مهیا نمودن راه برای مستعمره  
نمودن فلسطین بوده است.

شوقی در کتاب قرن بدیع قسمت سوم صفحه

۲۹۶ چنین مینگارد :

در این مقام که ذکر محاربت عمومی جهان و حواریت و وقایع

ارض آندس همین است بی مناسبت نیست بدین باره ای از اقدامات

و جهوداتی که هنگام محاصره حیفا نسبت به حیات قدوة اهل بیاب

معمول گردیده مبارک نمود از جو اجابای انگلستان چون بخطرناک

شدیده ای که حیات مبارک را تهدید نمود اطلاع یافتند و درنگ

برای تأمین سلامت آن وجود آندس اقدامات مساعدی لازم گردید

داشتند لرد کرزن و سایر اعضاء کابینه انگلستان نیز با اسان

و مستیاً از وضع محاصره آبیض حیفا استخبار حال نمودند از طرف دیگر

لرد لاینگتون با ارسال گزارش فوری و مخصوص بوزارت خارجه آن

1- Lord Curzon

2- Lord Lomington

لرد کرزن : کسیکه با بنیامین کوئین یهودی در تهیه مواد  
لایحه استعماری سرپرستی فلسطین همکاری داشته است

در سرگذشت فلسطین ۱۱۴

- ۶۹ -

کشور انظار اولیای امور را به شخصیت و اہمیت تمام حضرت جد اید  
 جلب نمود چون این گزارش به لرد بالفور وزیر امور خارجه وقت (۱)  
 رسید در همان بوم وصول دستور مکرانی به جنرال انسبی ساکس  
 انگلیز در فلسطین صادر و تاکید اید نمود که در مجمع قومی در خلد و صیانت  
 حضرت عبد البہار و عائلہ و دوستان آن حضرت بکوشد و تسلی  
 آن دستور جنرال انسبی مکرانی پس از فتح حیفا بندن مخار و از صلا  
 لہور عائلہ نمود و صحت و سلامت مبارک را بدینا اعلام نمایند  
 ضمناً فرامندہ جہد بخفا را نامور ساخت کہ تصدیقات لازم جہد خط جان  
 مبارک اتقاد و از حسب اہمیت پیدا جمال ناپاک کہ طبع اخبار و اصل  
 بدایرہ اطلاعات انگلستان بر آن تصمیم بودہ کہ در صورت تخلیہ شہر و  
 حبشینی قوامی ترک حضرت جد البہار و عائلہ مبارک را اند

۱ - لرد بالفور : کسیکہ وعدہ تشکیل حکومت یهود را

در فلسطین در سال ۱۹۱۷ بہ رہبران یهودی انگلیسی داد

در گذشت فلسطین ۹۶ء

که در اصل مصلوب سازد، جلوه گیری نماید.

در اثر احتمال تواریخ فایح انگلیز باراضی شده و تصرف آن در آنجا

از طرف حکومت مذکور مخالفت خطیر که مدت شصت پنج سال حیات بر

انوار شایع قدیر و مرکز علمی را احاطه نموده بود در آنل گردیدند سیح

و پیشرفت امر بدیع برداشته شد و دوره فشار و تخریب سراسری کرد

قائد امر بهار و دو بجهت شده نور از حریت کامل برخوردار شدند و متعنه

شناسائی یکی آبیسات امریه در آن صبح علیل فسه اجم آمد و در

این تاریخ تصور مبارک حضرت عبداله با که پیش از سال بطول نیامده

امران و در مرکز جهانی خویش اعتبار و حیثیت بکوان حاصل نمود و نمایندگان

تبلینی در اطلاع مختلفه ارض رو به بسط و توسعه عظیم گذاشت و آثار عظیم آنرا

دستور مکتوبه در شرق و غرب عالم فایح و بهیودا گردید.

۱- باید توجه داشت که این گفته جناب شوقی جمله اغراق

آمیزی بیش نیست و اعتبار و حیثیت بیکرانی که در مرکز جهانی خویش حاصل نموده است تا بدان پایه می باشد که ترس شدیدی از شکستن علنی قوانین اسلامی داشتند و مجبور بودند که ظاهراً قوانین اسلامی را مراعات نمایند و در صفحه ۳۱۸ همین کتاب می نویسد که حتی در آخرین جمعه توقف ایشان در جهان ، باضعف فراوان جهت ادای نماز ظهر در مسجد جامع شهر حاضر گردیده اند . در احکام بهائیت مسلماً چنین نمازی آنها بصورت جماعت وضع نشده است و ایشان برای حفظ ظاهر مجبور بودند که خود را مسلمانی روشن فکر معرفی کنند و از احکام اسلام پیروی نمایند و از طرفی همانطور که از صفحه ۳۲ کتاب گنجینه حدود و احکام تألیف اشراق خاوری در آخر فصل نماز بر می آید برای يك مرتبه هم در مدت عمر نماز نه رکعتی را که پدرشان واجب کرده بود نخوانده اند تا کیفیت آن را بدانند و در جواب پیروانی که میخواستند آن نماز را بخوانند گفته اند برادرم میرزا محمدعلی نماز را با اوراق دیگری بسرقت برده است ... آفرین بر این پیشوا ! ..



شوقی افندی در کتاب قرن بدیع راجع باعطاء

خشان به عبدالبها مینویسد :

۲۹۹

پس از ختم جنگ و الحاق نایره حرب و قال اولیا حکومت  
انگلسان از خدمت کز انبانی که حضرت عبدالبهار و آن ایام عظیم  
نسبت بباکین این امر اس و تحیف مصائب و آلام مردم آن  
سرزمین مستبدان فرموده بودند در مقام تقدیر برآمدند و مراتب  
احترام و تکریم خویش را با تقدیم لقب و نایت <sup>(۱۱)</sup> بوده و در این نشان  
مضمون از طرف دولت مذکور حضور مبارک ابراز داشتند و این  
با تشریف و تحلیل و تفسیر و نقل است حاکم انگلیز و جناب گرد کرده  
آن احتمال بر احوال حمبی از جمال و اعلا قسم قوم از عمل و شوب  
مقتضی حضور رسیده و در انجام مراسم شرکت نمودند.

هنگامیکه امپراطوری عثمانی متلاشی گشت  
 و برای منطقه فلسطین فرمانروائی دیگر پیدا شد  
 عبدالبهاء لوحی برای پادشاه انگلستان فرستاد و بیاس  
 دریافت لقب و نشان از آن کشور بار دیگر بمدح و ثنای  
 ادبای جدید زبان گشود :  
 در صفحه ۳۴۷ کتاب مکاتیب عبدالبهاء جلد سوم  
 میگوید :

« اللهم اید الامپراطور الاعظم جورج »  
 « الخامس عاهل انكلترا بتوفيقاتك »  
 « الرحمانیه و ادم ظلها الظلیل علی هذا »  
 « الاقلام الجلیل بعونك و صونك و »  
 « حمايتك انك انت المقتدر المتعالی »  
 « العزیز الکریم ... ع ع »

یعنی پروردگارا امپراطور بزرگ ژرژ پنجم  
 پادشاه انگلستان را بتوفیقات رحمانی خود مؤید بدار  
 وسایه بلند پایه آن کشور را بر این منطقه بیاری و حفظ  
 و حمایت خویش مستدام بدار، تو نیر و مند و عالی و عزیز و

کریم میباشی «عبدالبهاعباس»

خلاصه در این لوح آرزوی ادامه سلطنت کشور  
انگلستان را بر منطقه فلسطین مینماید گویا صاحب  
این منطقه بوده و این کشور را به انگلستان فروخته  
است .

از آنجا که آنها که ظلم کنند با آنان که بظلم  
راضی باشند و کسانی که بدان تن در دهند در پیشگاه  
خرد و وجدان یکسانند میتوانیم ایشان را هم در زمره  
استعمارگران بدانیم و حقایق چنین است علاوه بر آنکه  
مزدور اجانب بوده اند و آلت دست جاسوسان بشمار  
رفته اند گروه بسیاری را مستعمره خویش قرار داده و  
عقل آنها را استعمار کرده اند و بزرگترین سرمایه  
انسانیت را از آنها گرفته اند و در پرتو این رفتار جان  
ومال و عرض و ناموس همگی را تحت فرمانروائی خود  
قرار داده اند ، اگر استعمارگران دیگر برای چند  
صباحی از منابع درآمد کشور های ضعیف استفاده  
کرده اند ایشان برای مدتها یوغ استعمار را بگردن

پیروان خود افکنده اند. تا کی دست حق از آستین بدر  
آید و سراسریگانگی و عدل برای همه بشر، بیاورد.

آقای عبدالبها عباس افندی روزی تمامیت ارضی  
کشوری را میفروشد که هیچگونه وابستگی بدان  
نداشته است و روزی هم دندان طمع دیگران را نسبت  
به معادن کشور ایران تیز مینماید هنگامیکه به آمریکا  
رفته بود برای خوش آمد آنان گفته و در کتاب خطابات  
جلد ۲ صفحه ۳۳ با کمال شهامت متذکر شده اند :

- « از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا مملکتی »
- « بهتر از ایران نه ، چه که مملکت ایران مواد »
- « ثروتش همه در زیر خاک پنهان است امیدوارم »
- « ملت آمریکا سبب شوند که آن ثروت ظاهر شود »

وی در جای دیگر وابستگی خود را سیاست  
انگلستان تأیید مینماید و از جیب پرفتوت خود جان  
ایرانی را نیز بدانها میفروشد .

در صفحه ۲۳ جلد اول کتاب خطابات ذیل نطق در  
هنزل میس کراپر سال ۱۹۱۱ میگوید :

« آمدن من اینجاسبب الفت بین ایران و انگلیس »  
« استارتباط تام حاصل میشود و نتیجه بدرجه ای »  
« میرسد که بزودی از افراد ایران جان خود را »  
« برای انگلیس فدا میکنند و همین طور انگلیس »  
« خود را برای ایران فدا نماید »

و شاهد این مطلب جنگ خانمانسوز جهانی دوم  
بود که بشکلی بیطرف ایران حمله نمودند و هزاران نفر  
از افراد مملکت ما را بخاک و خون کشیدند و هم چنین  
در جریانات کمپانی نفت سابق شاهکار الفت و مهربانی  
را انجام دادند .

شاید این افراد مذکور ، بهائیان ایران باشند  
که در مقابل اربابهای انگلیسی خود نه تنها از جان  
مضایقه ندارند بلکه همه چیز خود را در اختیار  
پیتالمدل اعظم که در لندن تشکیل شد قرار داده اند و  
در مقابل ...

این بود روش و سیره پدر و پسر ، خدا و امام  
قرن بیستم ، کسانی که ادعای رهبری پانصد هزار ساله



میرزا یحیی صبح ازل

باجناب بھاء ! ازیک پدر متولد گردید و در یک خانہ پرورش  
یافت و بالاخرہ بلقب گوسالہ از طرف برادر گرامیش

مفتخر گردید

-۷۸-

هنمایند . آنان که میگویند آئینشان بشریت را از گرداب بدبختی و فساد رهائی میدهد خود در آن غرق شده اند . در راه نیل به هدفهای خود از هیچگونه دروغ پنهان ، جنایت ، خیانت فروگذار نکرده اند . اینها که نقل شد مثنی از خروادو نمونه ای از هزاران دلیل پابزو آشکار بر مزدوری آنان بود ،

اگر بخواهیم کلیه دلائل خود را نسبت به تماسهای سری آنان با استعمارگران و بیگانه پرستی آنان ابراز داریم کتابی بزرگ خواهد شد ، مطالبی که گذشت نشان میدهد که آقایان هر چه که باشند ، نمیتوانند ادعای رهبری روحانی نمایند .

جز این نیست که استعمارگران بوسیله این ایادی همواره نقشه های خود را اجرا داشته و میدارند و از طرفی حس دینی افراد را از بین میبرند تا بهتر بتوانند بآمال خود نایل گردند . بهوش باشیم تا گمراه نشویم .

بد نیست بدانیم دینی که بنا بر گفته حضرات برای

وحدت و یگانگی آمده است ! بعلمت اینکه همه چیز  
 جز خدا در آن منظور شده ، سبب تفرقه و جدائی بین  
 افراد و حتی بین شرکاء این کمپانی گردیده است ، حس  
 ریاست طلبی و علاقه به مال و منال آنها را از یکدیگر  
 جدا ساخت ، و بر سر مزدی که از اجانب می گرفتند با  
 یکدیگر جنگیدند ، در ابتدا میرزا حسینعلی نوری  
 با برادرش میرزا یحیی بنای مخالفت را گذارد و  
 پیروان این دو نفر بجان همدیگر افتادند تا آنجا که  
 بهائیان طبق گفته کتاب قرن بدیع<sup>(۱)</sup> و کتابهای دیگر  
 چند نفر از پیروان میرزا یحیی صبح ازل را کشتند . در  
 کتابی که بنام بدیع خوانده میشود آقای بهاء هتاکلی  
 و فعاشی را هدایا رسانیده که برادر خود را گوساله  
 نامیده است گویا فامیل خود را خوب میشناخته است .  
 زمانی هم او را بکلمه یا ایها الحمیر<sup>۲</sup> ( یعنی ای کیسه

۱ - قرن بدیع قسمت دوم صفحه ۲۴۵

۲ - کتاب بدیع صفحه ۹ و ۱۲

۳ - کتاب بدیع صفحه ۱۲۴



خیلی خری) خطاب کرده است ، و این تعابیر ایشان  
اختلاف شکسته و نشسته در شعر حافظ، بنظر میآورد.

جمعی شکسته خوانند جمعی نشسته خوانند

چون نیست خواجه حافظ معذور دار ما را

پیروان میرزا یحیی بنام ازلیان و پیروان میرزا

حسینعلی بنام بهائیان نامیده شده اند . میرزا حسینعلی

در زمان حیات خود بموجب لوحی بنام کتاب عهدی

عباس عبدالبهائین اعظم را بجانشینی تعیین و پس از

وی هم غصن اکبر میرزا محمد علی را انتخاب نمود<sup>۱</sup>

ولیکن این دو برادر نیز میراث پدر را بردند و بجان

یکدیگر افتادند عباس عبدالبهائین طرفداران خود را

بنام ثابتین و طرفداران برادر را بنام ناقصین خوانند

بموجب وصیت نامه ای که بعقیده بعضی جعلی میباشد

شوقی افندی را که جوان عیاشی پیش نبود بجانشینی

انتخاب کرد و ولایت امر را در نسل شوقی باقی گذارد

که جمعاً باشوقی و خودشان ۲۴ نفر گردند که دو برابر

---

۱ - ادعیه محبوب کتاب عهدی صفحه ۲۱۸



پرزیدنت میسن ریسی ا  
از ایادی امراالله در زمان شوقی افندی و مدعی ولایت  
امر بعد از مرگ وی ا

ائمه اسلام باشند<sup>۱</sup> خوشبختانه این پیشگوئی هم مانند  
بقیه حرفها تو خالی از آب در آمد و از آقای شوقی  
نسلی باقی نماند .

احمد سهراب از فرمان شوقی سر باز زد و وصیت  
نامه را ساختگی تلقی نمود و طرفدارانی پیدا کرد  
که بنام سهرابیان نامیده شدند و بهائیان امریکا عموماً  
پیرو او می باشند .

پس از مرگ شوقی شخصی بنام میسن ری می که  
شوقی او را بلقب پرزیدنت مفتخر نموده ادعا نمود که  
ولی امر الله میباشد و طرفدارانی در فرانسه و پاکستان  
و کشورهای دیگر پیدا کرد و بدین ترتیب شعبه جدیدی  
در این مرام بوجود آورد . اخیراً آقای جمشید معانی  
در اندونزی ادعای جدیدی نموده خود را حضرت  
سما الله نامیده است دلایلی برای اثبات حقانیت خویش  
آورده که هم عرض دلائلی است که حضرات برای درستی  
خود می آوردند . طرفداران زیادی در بین بهائیان در

---

۱- قاموس توفیق منبع مبارک ( ۱۵۵ بدیع ) جلد اول

صفحه ۲۲۹ و ملاخات ص ۲۶



جشید معانی  
هم زمان با تسخیر فنادر گوشه‌ای از زمین ادعای  
برانگیختگی نمود

اندونزی و ایران پیدا کرده و اعضاء محفل بهائیان  
پاکستان نیز بوی گرویده‌اند آیاتی هم بزبان عربی  
نازل نموده که هم پایه آیات عربی بهاء و میرزا علی  
محمد باب میباشد و ادعا کرده که در شب آخر ژانویه  
۱۹۶۶ بمعراج رفته است، بنابراین تا کنون فرقه‌های  
ذیل را از بدو پیدایش میرزا علی محمد باب تا کنون  
حیتوان نام برد ،

بایی - ازلی - بیانی - مرآتی - بهائی -  
ثابتین - ناقصین - سهرابی - طرفداران میسن ریمی -  
جمشیدی .

در خاتمه از استادان گرامی که کتابهای مورد  
استناد را در اختیار اینجانب گذاردند و مراد این راه  
تشویق و ترغیب نموده و رهبری فرمودند و از هیچگونه  
کمکی دریغ نداشتند سپاسگزاری مینمایم .  
سپاس زحمات آنان این نوشته را پیشگاه ایشان  
اهداء مینمایم .

## (دیگر منتظر چه هستید؟)

مسافری که رنج تحقیق بجان خرید و برای رسیدن بحقیقت، کوه و دشت را در نوردید ارمغان مسافرت خود را بصورت زیر بهر جوینده حقیقت تقدیم میدارد :

سؤال: حضرت سماء الله! چه میفرمائید در باره این آیه از کتاب اقدس، که میفرماید: من یدعی امرأ قبل اتمام الف سنة كاملة انه كذاب مفتر..... من يؤول هذه الآية او يفسرها بغير ما نزل في الظاهر انه محروم من روح الله و رحمة التي سبقت العالمين که مفهوم ظاهری آن این است که هر کس ادعای امری قبل از اتمام کامل الف سنه نماید اود دروغ گو بوده و بخداوند افترا بسته است..... هر کسی که تأویل کند این آیه را با تفسیر نماید آنرا بغیر آنچه در ظاهر

نازل شده چنین کس محروم از روح خداوند و رحمت  
لایزالی او میباشد . ؟

بنا بر این آیا ادعای سرکار دائر به ظهور جدید و  
تحت عنوان سلطان کتاب اقدس و پایان دور بهائی  
منافاتی با آیه سابق الذکر نداشته و تأویل و تفسیر  
ناجائی نیست ؟

فرمودند : آیات تصور میفرمائید منظور حضرت  
بهاءالله از عبارت «الف سنده» مفهوم ظاهری آن یعنی  
هزار سال است و یا اینکه ممکن است منظور ایشان  
چیز دیگری باشد که برخلاف مفهوم ظاهری و معمولی  
آن میباشد؟

آیات تصور میفرمائید که واقعاً نیت و قصد حضرت  
این بود که کسی نباید این عبارت را تفسیر نماید و  
آنها از مفهوم ظاهری خارج نماید و هیچ کس حتی  
حضرت عبدالبها و شوقی افندی و حتی مظهر بعدی هم  
مجاز بتفسیر آن نمیباشند و یا آنکه مقصود مبارك این

بوده که تنها اهل بهاء را از این کار ممنوع فرمایند  
 جواب این پرسشها آسان است اگر در حقیقت امر نیت  
 و قصد حضرت بهاء الله از عبارت «الف سنه» مفهوم ظاهری  
 آن یعنی هزار سال بود و احدی مجاز بتفسیر آن نبود  
 هرگز حضرت عبدالبهاء برخلاف میل و دستور پدرشان  
 رفتار نفرموده و اقدام بخارج نمودن این عبارت «الف  
 سنه» از مفهوم ظاهری آن نمیفرمودند و همین اقدام  
 حضرت عبدالبهاء بتفسیر آیه بالا مثبت این نظریه است  
 که منظور بهاء الله از عبارت «الف سنه» مفهوم ظاهری  
 آن یعنی هزار سال نبوده و خود ایشان و مظهر بعد قادر  
 بتفسیر و تأویل میباشند. حضرت عبدالبهاء در تفسیر  
 آیه بالا میفرمایند.

( هو الله و اما آیه مبارکه من يدعی امرأ قبل  
 اتمام الف سنه بدایت این امر ظهور جمال مبارک است  
 و هر روزش هزار سال و ان کل یوم عند ربك کالف سنه  
 و کل سنه ثلاثمائة و خمس و ستون الف سنه این  
 بیان الف که فرموده اند مراد نهایت اعداد است چه



که اعداد منتهی به الف میشود يك و صد و هزار بعد  
 تکرار است) ر حیق مختوم صفحه ۳۲۰-۳۲۱  
 توجه کنید : میفرمایند هر روز این الف سه  
 هزار سال و هر سال ۳۶۵ روز است و طبق این محاسبه  
 الف سه ۳۶۵ میلیون سال میشود. اکنون انصاف  
 دهید که آیا حضرت عبدالبها عبارت «الف سه» را از  
 مفهوم ظاهری آن خارج نموده اند یا نه؟ آیا هزار  
 سال و ۳۶۵ میلیون سال با هم برابرند؟ آیا حضرت  
 عبدالبها مقتری و کذاب است؟ زیرا ایشان آیه را از  
 مفهوم ظاهری آن خارج کرده اند. اگر من کسی بودم  
 که به حضرت عقیده نداشتم ایشان را کذاب و دزد و غو  
 و سرخیل مزور دان میدانستم ولی نظر بآنکه بایشان  
 عقیده دارم میگویم: حضرت عبدالبها بی شك بتفسیر  
 و تأویل آیه سابق الذکر مجاز بوده اند و در این صورت  
 اشکالی ندارد مظهر بعدی هم بتواند آیات کتاب اقدس  
 را تأویل کند. نباید این طور فکر کرد که این آیه  
 تنها يك تأویل دارد و بیان حضرت عبدالبها را نبایستی

دلیل بر انحصار تأویل دانست، زیرا حضرت عبدالبا  
راء را برای تفسیر و توجیه آیه پیش نسبت به ما فهم  
دیگرش گشوده اند تا اهل بهاء بتوانند هنگام تفسیر  
این آیه نسبت به ظهور بعد چون برخلاف درک و فهم  
خود می بینند ایراد بگیرند .

اگر بتوان عبارت « الفسنه » را از يك جهت  
عملیون ها سال ارتقاء داد چگونه نمیتوان آنرا در  
جهت مخالف به ۱۱۱ سال که معادل ارزش عددی « الف »  
است تقلیل داد و چنین امری یعنی تعیین وقت ظهور  
از روی ارزش عددی حروف در آثار حضرت اعلیٰ نسبت  
بتعیین تاریخ اظهار امر حضرت بهاء الله سابقه دارند  
و ستعلمن ، نبأ بعد حین یعنی شما خبر او را بعد از  
لحظه ای و یا مدت کوتاهی اطلاع خواهید یافت ولی  
منظور ایشان از عبارت بالا این نیست که ما بر حسب  
عادت و تمسک بمفهوم ظاهری لغت میفهمیم، بلکه مقصود  
آنستکه خبر او را بعد از حین (یعنی ۶۸) خواهید شنید  
از این روح حضرت بهاء الله در سال ۱۲۶۹ که بعد از حین

یعنی ۱۲۶۸ بود اظهار امر کرد پس با اتکاء به مطالب  
گذشته میگوئیم مقصود از «الف» مقدار عددی آن  
میباشد یعنی الف = ۱، ل = ۳۰، ف = ۸۵. که  
جمعاً ۱۱۱ میشود و در این مقدار از زمان امکان هر گونه  
ظهوری غیر مقدور بوده و از آنجائی که جناب آقای شوقی  
فرموده اند خوشا بحال کسی که انتظار بکشد و بسنه  
۱۳۳۵ برسد باید بیشک گفت که نظر ایشان نسبت  
به ظهور جدید یعنی سلطان کتاب اقدس بوده است و  
قویاً باید گفت در سال ۱۳۳۶ که برابر با ۱۹۶۳ میباشد  
دوره دیانت بهائی منقضی شده است.

از ایشان خدا حافظی کرده و کاخ ایشان را ترك

گفتم.....

## توبه نامه میرزا علی محمد باب

اصل این توبه نامه در کتابخانه مجلس شورای ملی بایگانی است و سرادوارد برون در کتاب **The Babi Religion** مقابل صفحه ۲۵۶ آن در نقل نموده و بالاخره در صفحه ۲۵۱ الی ۲۰۴ کتاب کشف الغطاء عن حیل الاعداء تألیف میرزا ابوالفضل گلپایگانی بزرگترین مبلغ بهائی نوشته شده است .

### متن توبه نامه

- فداك روحى الحمد لله كما هواهله و مستحقه كه ،
- ظهورات فضل و رحمت خود را در هر حال بر كافه ،
- عباد خود شامل گردانیده بحمد الله ثم حمداً كه ،
- مثل آنحضرت را ینبوع رأفت و رحمت خود فرموده ،
- كه ظهور عطا و فتش عفو از بندگان و تشر بر مجرمان ،
- و ترحم بر یاغیان فرموده اشهد الله من عنده كه ،
- كه این بنده ضعیف را قصدی نیست كه خلاف رضای ،

- خداوند عالم و اهل ولایت او باشد اگر چه بنفسه ،
- وجود ذنب صرف است ولی چون قلبم موقن ،
- بتوحید خداوند جل ذکره و نبوت رسول او (ص) ،
- و ولایت اهل ولایت اوست و لسانم مقرر بر کل ،
- ما نزل من عند الله است امید رحمت او را دارم و مطلقاً ،
- خلاف رضای حق را نخواسته ام و اگر کلماتی که ،
- خلاف رضای او بوده از قلم جاری شده غرضم عصیان ،
- نبوده و در هر حال مستغفر و تائبم حضرت او را و ،
- این بنده را مطلق علمی نیست که منوط به ادعائی ،
- باشد استغفر الله ربی و اتوب الیه من ان ینیب الی ،
- امر و بعضی مناجات و کلمات که از لسان جاری ،
- شده دلیلش بر هیچ امری نیست و مدعی نیابت خاصه ،
- حضرت حجة الله علیه السلام بر امراض ادعای مبطل است ،
- این بنده را چنین ادعائی نبوده و نه ادعای دیگر ،
- مستدعی از الطاف حضرت شاهنشاهی و آنحضرت ،
- چنانست که این دعا گور را بالطاق و عنایات بساط ،
- رافت و رحمت خود سرافراز فرمایند و السلام ،

## فہرست ماخذ کتاب

۱۔ ادعیہ حضرت محبوب میرزا حسینعلی بہاء

۲۔ اشراقات میرزا حسینعلی بہاء

۳۔ بدیع، در جواب اسئلہ قاضی، میرزا حسینعلی بہاء

۴۔ بہاء اللہ و عصر جدید دکترا سلمونت

۵۔ ایقان میرزا حسینعلی بہاء

۶۔ تلخیص تاریخ نیل زرندی ترجمہ فارسی

کتاب مطالع الانوار مترجم اشراق خاوری

۷۔ دلائل سبعہ علی محمد باب

۸۔ خطابات جلد اول و دوم عباس افندی

«عبدالنباء»

۹۔ مبین (سورۃ الہیکل) میرزا حسینعلی بہاء

چاپ جدید

- ۱۰ - قاموس توقيح منيع مبارك (اسرار ربانی) جلد اول ۱۰۵ بدیع تألیف عبدالحمید اشراق خاوری
- ۱۱ - قرن بدیع (قسمت دوم) ترجمه کتاب **God Passes By** تألیف شوقی ربانی ولی امر الله ترجمه نصر الله مودت با اجازه و تأیید بیت العدل اعظم ولجته ملی نشر آثار امری بصورت استنسیل منتشر شده است در سنه ۱۲۰۰ بدیع ، ۱۳۴۲
- ۱۲ - قرن بدیع (قسمت سوم) ترجمه کتاب **God Passes By** تألیف شوقی ربانی ترجمه نصر الله مودت در سال ۱۳۴۴ چاپ شده است .
- ۱۳ - کشف الغطاء میرزا ابوالفضل گلپایگانی
- ۱۴ - گنجینه حدود و احکام اشراق خاوری
- ۱۵ - مجموعه الواح مبارک کمیرزا حسینعلی بهاء
- ۱۶ - مفاوضات عبدالبها عباس افندی
- ۱۷ - مقاله شخصی سیاح! عباس افندی عبدالبها که بعنوان یکتفر سیاح بیطرف! مرقوم داشته اند.
- ۱۸ - مکاتیب عبدالبها جلد دوم و سوم .

۱۹ - بیان عربی      علی محمد باب

۲۵ - بیان فارسی      علی محمد باب

کلیه کتب فوق از معتبر ترین کتابهای فرقه

بهائی می باشد .

۲۱ - هشت بهشت میرزا آقاخان کرمانی بابی

۲۲ - سرگذشت فلسطین اکرم زعیر ترجمه

اکبر هاشمی رفسنجانی .

۲۳ - تمدن ایرانی      جمعی از خاورشناسان

**پایان**



# نامه‌ای از سن پالو

بررسی تحقیقی و جامع و مستند در مورد

تاریخ بهائیت بوسیله فردی که سالها بدان

پای بند بود و بالاخره حقیقت را دریافت

نویسنده : امان الله شفا

ارزش ۴۰۰ ریال

ارزش ۳۰ ریال